اقتربت الساعة وانشق القمر

المنة لله که این رساله متبرکه منتخبه از قرآن شریف وکتب احادیث موسومه

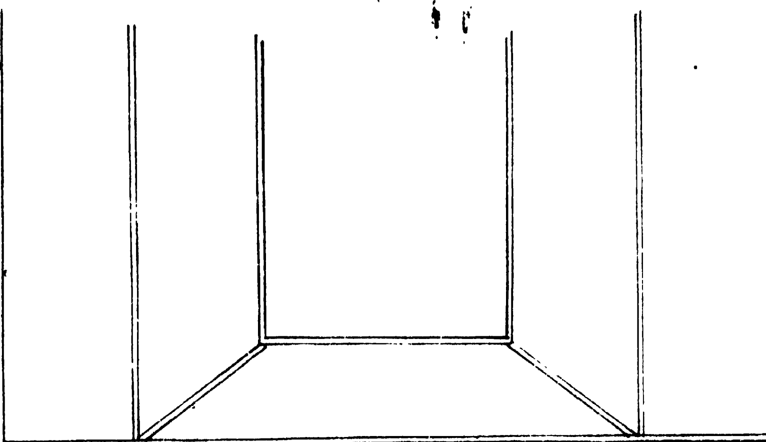
قیامت نامه

از تالیفات جناب مولانا مولوی شاه

رفیع الدین رح

بکمال تصحیح وتوضیح بحواشی سراپا توشیح وتلویح آیاتِ صریحه واحادیثِ صحیحه

در مطبع انصاری دهلی طبع شد



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر رب العزت را بر گوناگون نعم ظاهری و باطنی و دینی و دنیوی که افضل آن بعثت خیر البشر و افضل الخلق
محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم و بارک و انعم و علی آله و صحابه بسوی ما تا دلالت فرموده مارا بر قیامت
واحوال آن از حشر و حساب و میزان و شفاعت و جنت و نار و واضح گردانیده اسباب تحصیل سعادت و نجات
از شقاوت آنجا و روشن ساخت آثار علامات صغری و کبری بطریق ورد شبانروزی ادا نموده فقیر
رفیع الدین میگوید که همین مذکور قیامت در صحبت بعضی اعزه و احباب از بزرگان والا حسب سلاله خاندان
سلطنت و ممتاز در اولاد تیمور که مزید علم و فهم و هدایت بودند مستحضر خاطر بود و بتقریر مفید ایشان گفتند که
اگر این مذکور مسطور شود نفع پایدار خواهد داد از قلت فرصت عذر کردم و گفتم بهمین نحو که بزبان بامراد
میرود اگر کسی بنویسد میتواند والا حسب موصوف شخصی را برین کار مقید ساختند که در اوقات فرصت
حاضر شده آنچه املا کرده آید نوشته باشد چون اجزای چند مرتب شد بنده دوستان دیگر نیز تقاضای
تبییض آن کردند بنابر آن نوشته میشود که اول علامات قیامت وجود با برکت آنحضرت خاتم النبیین بتخصیص
و وفات آنجناب است صلی الله علیه وسلم زیرا که بوجود آنجناب یک نوع کمال که اشرف کمالات است یعنی
نبوت و رسالت از عالم منقطع شد و بوفات ایشان علم وحی و خبر آسمانی موقوف گشت و برای ایشان
حکم جهاد که خالی کردن روی زمین از مفسدان است نازل گشت و این همه شعبه های قیامت کبری است
و از آنجناب علامات قیامت بسیار مروی هستند و آن دو قسم اند علامات صغری از وفات آنجناب
تا ظهور حضرت امام مهدی و علامات کبری از ظهور ایشان تا نفخ صور و ابتدای قیامت از نفخ صور است و بیان زبان

علامات صغری حضرت امیر المومنین مرتضی علی رضی روایت فرموده اند که جناب نبوت صلی الله علیه وسلم ارشاد کرده اند چون گرفته شود محصول ملک را دولت و گرفته شود زکوة را تاوان و امانت را غنیمت یعنی مانند مال که از کافران در جنگ میگیرند حلال و طیب میشمرند همچنان امانت مردم را بخورند و بر بی هنر نکنند و اطاعت کند مرد زن خود را و نافرمان برداری کند مادر را و دور افگنند پدر را و سود کنند یاران هم صحبت و علم دینی آموخته شود برای دنیا و سردار شود در هر قبیله ارذل ایشان یعنی بد اصل و طامع و کج خلق و سپرده شود خدمتها و کارها به کسانی که لیاقت آن ندارند و تعظیم کرده شود مردم را از ترس ایذای ایشان و ظاهر شود شراب خواری و رواج گیرند خنیاگران و آلات لهو و غنا و بسیار شود زنا و لعنت کند آخر امت طبقه اولی را پس انتظار کنید این هنگام تند باد سرخ را و دیگر نشانهای عذاب را مانند فرو رفتن زمین و سنگها افتادن از آسمان و تبدیل صورت ها و دیگر آیات پی در پی آیند مانند دانه های سفته که رشته ایشان گسسته شود پس دانه های اولی در پی ریزند و در احادیث دیگر وارد شده که از علامات قیامت است کثرت اولاد کنیزان و سرداری مردمان بست و دون بی علم و ادب و شهوت رانی مردان با مردان و زنان با زنان و لعب در مساجد و در وقت ملاقات بجای سلام دشنام بازی کردن و کم شدن علم و هنر شمردن دروغ گوی و دور شدن امانت از دلها و علم آموختن فاسقان و دور شدن حیا و هجوم کردن کفار از هر طرف بر مسلمانان و شیوه ظلم در مردم بحدیکه امن و پناه نیابند و رواج مذهبهای باطل و حدیث های دروغ و بدعتهای بد چونکه جمله علامات حاصل شود قوم نصاری غلبه کنند و بر ملکهای بسیار متصرف شوند بعد مدتی در عرب و در ملک شام شخصی از اولاد ابوسفیان پیدا شود که سادات را بکشد و آئین او در نواحی شام و مصر منتشر شود و درین اثنای پادشاه روم را با یک فرقه از نصاری جنگ پیش آید و با فرقه دیگر صلح مخالفان بر شهر قسطنطنیه متصرف شوند و آن پادشاه شهر خود را گذاشته بملک شام در آید و برفاقت یکفرقه موافق از نصاری با فرقه مخالف جنگ عظیم واقع شود و فتح لشکر اسلام را دست دهد بعد شکست مخالفان یکی از نصاری موافق بگوید که چلیپا غالب آمد و فتح داد یکی از لشکر اسلام او را بزند و بگوید که نه بلکه دین اسلام غالب آمد آن نصرانی قوم خود را بخواند و مسلمان قوم خود را پس درمیان لشکر خانه جنگی شود پادشاه اسلام شهید شود و جمیع نصاری در ملک شام عمل نمایند و با فرنگیان مخالف آشتی کنند بقیه مسلمانان رو بمدینه آرند و عمل نصاری تا قریب خیبر برسد در آنوقت مسلمانان در جستجو شوند که حضرت امام مهدی علیه السلام را تلاش باید کرد تا دفع این بلا شود و از دست ایشان

۹۷ این حدیث [illegible]

رهائی میرآید و حضرت امام مهدی علیه السلام در آنوقت در مدینه منوره باشند و بخوف
آنکه مبادا من ضعیف را تکلیف این امر دهند از مدینه منوره بمکه معظمه روند و ابدال و اولیا آن
عصر در جستجوی ایشان باشند و بعضی مردم بدروغ دعوی مهدی بودن نمایند در این
اثنا که حضرت امام درمیان رکن و مقام در طواف بیت الحرام باشند که جمعی از مردم ایشانرا
بشناسند و جرا و کرها با ایشان بیعت خلافت نمایند و علامت این قصه آنست که پیش ازین ماه
رمضان که گذشته باشد در وی دو کسوف شمس و قمر واقعه شده باشد و در وقت بیعت آواز
از آسمان شود باین عبارت هٰذَا خَلِيْفَةُ اللّٰهِ الْمَهْدِيُّ فَاسْمَعُوْا لَهٗ وَاَطِيْعُوْا و این آواز خاص
این خلیفه خداست مهدی پس بشنوید حکم او و تابعداری کنید ۱۲
و عام آنمکان همه بشنوند و حضرت امام سید اند از بنی فاطمه رضی الله تعالی عنها و قد ایشان
مائل بدرازی باشد و سطبری و رنگ ایشان روشن و چهره ایشان بچهرهٔ جناب نبوت مشابه
باشد اما اخلاق ایشان با خلاق آنجناب مشابهت تمام دارند نام ایشان محمد و نام پدر ایشان
عبدالله و نام والده ایشان آمنه باشد و در زبان شریف وی قدری لکنت باشد که در وقت
سخن گفتن تنگدل شده گاهی دست بران زنند و علم ایشان علم لدنی است و عمر ایشان درین
وقت چهل ساله چون بیعت حضرت ایشان شهرت یابد افواج مدینه بمکه روند و ابدال و اولیاء
شام و عراق و یمن در خدمت شریف حاضر شوند و افواج بسیار از عرب فراهم آیند و حضرت ایشان
خزانه را که پیش در کعبه معظمه یعنی کعبه مدفون است و آنرا تاج الکعبه میگویند برآورده در مسلمانان
تقسیم کنند چون این خبر در مسلمانان منتشر شود یک شخص از اهل خراسان که بمقدمه لشکر وی
مردی منصور نام باشد با فوج کثیر قصد مدد حضرت ایشان نماید و در راه جمعی کثیره را از نصاری
و بددینان صاف سازد و همان سفیانی که عدو اهل بیت است و جدما دری از قوم بنو کلب
است فوج بر حضرت امام علیه السلام بفرستد چون این فوج در صحرای مابین مکه و مدینه برسد در
دامن کوه منزل کند اول و آخر همه خسف شوند و در زمین فرو روند و در آخرت موافق اعمال و
عقیده خود محشور شوند و از آنجا هیچ بد و نیک نجات نیابد مگر دو کس یکی این خبر را بحضرت امام
علیه السلام رساند و دیگر بسفیانی نصاری از هر طرف در جمع افواج کوشش نمایند و از ملک خود
و از مردم روم بعزم جنگ ایشان بیایند و لشکر نصاری هشتاد نشان داشته باشد زیر هر نشان
دوازده هزار کس و حضرت امام نیز از مکه معظمه کوچ فرموده بمدینه منوره برسند و از آنجا زیارت جناب
نبوت کرده بسوی شام روانه شوند و از اینجا تا بشهر دمشق برسند که از طرف ثانی فوج نصاری

ظهور امام مهدی علیه السلام
در بیان اخلاق حضرت امام مهدی علیه السلام

در مقابل در آید فوج حضرت امام علیه السلام سه فرقه شوند فرقه باشد که بخوف فرنگیان رو
بفرار نهند و از لشکر آنجناب جدا شده متفرق گردد حق تعالی توبه ایشان را اصلا قبول نفرماید و
جمعی که همراه ایشان باشند بعضی شهید شوند و بدرجهٔ شهدار بدر و احد برسند و جمعی هم
نمایند بتوفیق الهی مشمول عافیت و مامون عاقبت گردند و هیچگاه گرفتار فتنه و ضلالت
نشوند پس حضرت امام علیه السلام بقتال نصاری لشکر را بیارایند و جمع کثیر مسلمانان قسمیه
شوند که بی فتح بازنگردند پس همه جماعت شهید شوند و حضرت امام علیه السلام با جمع قلیل
بلشکر باز آیند و صبح ثانی باز جمع کثیر قسمیه شوند که بی فتح باز نگردند و همراه حضرت امام علیه السلام برآیند و
داد جوانمردی بدهند و بدرجه شهادت برسند و حضرت امام علیه السلام وقت شام با جمع قلیل
باز بخیمه ها معاودت فرمایند و روز سیوم همچنان جمع کثیر همین قسم و شرط در رکاب آنجناب
متوجه کارزار شوند و بدرجات عالیه شهادت کامیاب شوند و حضرت امام علیه السلام باز با جمع
قلیل بخیمه ها رجوع فرمایند روز چهارم جمع قلیل که برای محافظت بخیمه و بنگاه میماندند همراه
آنجناب برآمده جنگ نمایند این روز حق تعالی فتح کامل عطا فرماید و جمیع نصاری چندان مقتول
شوند که بوی ریاست در دماغ باقی ماندگان ایشان باقی نماند بذلت و قلت تمام بگریزند و بر ایشان
شوند و جمع کثیر از ایشان در تعاقب بوادی عدم و جهنم روند بعد ازین فتح حضرت امام علیه السلام
انعام بی شمار بر دلاوران این کارزار قسمت فرمایند اما مردم را بسبب کثرت مقتولین هیچ حظ
با آن مال و دولت نباشد چه با خاندان ها و قبیله ها باشد که از صد کس یکی باند بعد ازین حضرت
امام علیه السلام به بندوبست بلاد اسلام و سرانجام و انتظام و ادای حقوق انام بپردازند و از هر طرف
عساکر افواج ظفر امواج روانه سازند و تقسیم خزانه بی حساب بهر دو دست انعام فرمایند و خود
بعد فراغ ازین مهمات متوجه فتح قسطنطنیه شوند چون آنجناب بر کنارهٔ دریای روم رسند جماعت
بنو اسحاق را که هفتاد هزار تن باشند بر کشتیها سوار کرده برای استخلاص این شهر که اکنون استنبول
نام دارد معین فرمایند چون این جماعت مقابل فصیل آن شهر شوند به تکبیر آواز برآرند دیوار مقابل
آن شهر بمدد نام الهی منهدم گردد و مسلمانان حمله آورده در شهر در آیند و کفار را بکشند و ملک را
بقاعده عدل و احسان بندوبست نمایند از ابتدای بیعت حضرت امام علیه السلام تا این فتح شش
هفت سال گذشته باشد حضرت امام علیه السلام در همین بندوبست باشند که خبری مشهور
شود چه نشسته اید که دجال برآمده بر خاندان ها و شما فتنه و آشوب او در آمده حضرت امام علیه السلام

کوچ بطرف شام بقصد معاودت فرمایند در کوچ اول نه سوار یا پنج سوار برای تحقیقات این
خبر پس و پیش لشکر بطریق طلیعه که آنرا در غلط العام تلاوه گویند برآیند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که من نام ایشان و نام پدران ایشان و قبیله های ایشان و رنگ اسپان ایشان
میدانم ایشان بهترین مردم روی زمین اند در آنوقت پس ایشان تحقیق نمایند که این خبر دروغ
است هنوز دجال نه برآمده است پس حضرت امام علیه السلام شتابی را گذاشته باهستگی و خبرگیری
ملک روانه شوند چندی نگذشته باشد که دجال برآید و دجال مردیست از قوم یهود و لقب او در مردم
مسیح باشد چشم راست او کور مانند انگور بلند شده و موی هایش پیچ پیچ و مرکب او خری باشد
بسیار کلان اول ظهور او درمیان شام و عراق باشد و آنجا دعوی نبوت داشته باشد بعد
ازان با صفهان آید و هفتاد هزار یهود صفهان رفیق او شوند و دعوی خدائی آغاز کند
پس جانب دست راست و چپ فساد ها برپا کند و بر اکثر زمین بگردد و مردم را بر اقرار الوهیت خود بخواند
و خرق عادات عظیم بحکم پروردگار جل شانه برای امتحان بندگان بر دست او ظاهر شوند لیکن
با اینهمه بر جبین او لفظ (ک ف ر) آشکارا باشد که هر مسلمان خوانده و نخوانده دریابد و غیر اهل
ایمان نشناسند و همراه او آتشی باشد کلان بنام دوزخ و باغ باشد وسیع بنام بهشت و مخالفان
خود را در آتش اندازد و محبوبان خود را در بهشت لیکن آتش در حقیقت صفت باغ خوش هوا دارد
و بهشت او صفت آتش سوزان دارد و همراه او توده نان و آب باشد هر که را خواهد بدهد و هر که را
خواهد ندهد چون بر فرقه بگذرد اگر اقرار الوهیت او بکنند ابر را گوید ببار پس ببارد و زمین را گوید
زراعت آرپس زراعت برآورد و درختان را گوید که بار آر پس بار آورند و مواشی را گوید فربه شو
و شیر گردند و اگر مخالفت او بکنند باران و زراعت بند کند و میوه و شیر باز دارد و جانوران
لاغر شوند و پیش از برآمدن او دو سال قحط گذشته باشد و او در سال سیوم خشک سالی
باشد و خزانه زیر زمین را گوید برآ پس خود بخود از ته زمین برآمده همراه او روانه شود و بعضی
مردم را گوید که من پدران شما را زنده کنم تا گواهی بر حقیقت من بدهند پس شیاطین را گوید
که تا در زمین با جسم دیگر درآمده بصورت مردگان متشکل شده برآیند همچنان مسلمانان را انواع
ایذا رسانند و بفضل الهی تسبیح و تهلیل در آنوقت مسلمانان را کار نان و آب کند و از ایذای
گرسنگی و تشنگی تسکین بخشد و همین نوع بر چندین ملکها گذاره نماید تا آنکه در سر حد یمن رود و از
هر جا مردان بسیار را همراه گیرد تا آنکه بمکه معظمه منزل نماید و در مکه معظمه بمحافظت ملائکه درآمدن

دجال لعون
این حدیث در صحیح بخاری و مسلم آمده

نتوانند و از انجا قصد مدینه منوره کند و در آن ایام مدینه منوره را هفت دروازه باشند حق تعالی
بر هر دروازه دو فرشته بفرستد که شمشیرها علم کرده استاده باشند و فوج دجال او دیدبه و رعب
او را در شهر راه ندهند و درین وقت مدینه منوره را سه بار زلزله روی دهد هر کسی که در دل عقیده
بد و نفاق داشته باشد بخوف زلزله از شهر بیرون آید و در لشکر دجال گرفتار شده با او ملحق
گردد و نیز درین وقت در مدینه منوره بزرگی باشند در کمال جوانی که برای مناظره دجال بیرون
روند چون نزدیک لشکر او برسند از مردم به پرسند که دجال کجاست مردم او این سخن را
گستاخی دیده قصد قتل ایشان نمایند جمعی دیگر از لشکریان او مانع شوند آیا نمی دانید که پروردگار
ما و شما منع کرده است از انکه بے حکم او هیچکس را نکشید پس آن مردم رفته پیش دجال ظاهر سازند که
شخصی ست گستاخ که در حضور بار میخواهد دجال ایشان را پیش خود طلب نماید چون روی او بینند
بگویند که من ترا شناختم که تو همان دجال ملعون هستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما را از احوال
تو خبر داده اند و حقیقت ضلالت و بطلان تو بیان فرموده اند دجال در خشم آید و بگوید که اره بیارند
و بر فرق ایشان نهاده بکشند تا آنکه دو پاره سازد و هر دو پاره جدا نموده است و جب بینداز زند
و خود در میان هر دو پاره بگذرد بعد از ان التفات بمرا خود نماید و بگوید اگر من این مرده را زنده
نمایم شما را بخدائی من یقین کامل حاصل شود و شبه بر طرف گردد اینها جواب دهند که ما اکنون
هم شبه نداریم و اگر چنین گردد یقین ما قوی تر گردد پس هر دو پاره را با هم جمع کند و بگوید که
زنده شو پس باراده الهی زنده شوند و بگویند که اکنون مرا یقین کامل شد که تو همان دجال ملعون
هستی که پیغمبر ما صلے الله علیه وسلم حقیقت تو بیان فرموده اند دجال باز بر سر غضب آمده بگوید که
این را بر زمین بینداز زند و ذبح کنند مردم او هر چند کارد بر حلق ایشان برانند هیچ ضرر نرسانند
پس دجال خجل گشته ایشان را در دوزخ خود که ذکرش سابق گذشت انداز زند و حق تعالی آن آتش را
در حق ایشان برد و سلام گرداند و بعد ازین بر زنده کردن هیچ مرده قدرت نیابد و از اینجا
قصد ملک شام کند چون قریب دمشق رسد حضرت امام مهدی علیه السلام در دمشق رسیده باشند
و سامان جنگ کرده باشند و تعبیه لشکر و تقسیم میمنه و میسره و تقسیم اسباب حرب مشغول بودند
در این اثنای مؤذن اذان نماز عصر بگوید و مردم در تیاری نماز باشند در آن حال حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام از جانب آسمان بر کتف دو فرشته تکیه فرموده بر مناره شرقی جامع مسجد
بنی امیه نزول فرمایند و از انجا آواز دهند که سلم یعنی نردبان بیارند پس مردم حاضر آیند و حضرت عیسی علیه السلام

نزول حضرت عیسی علیه السلام

از راه نردبان فرود آیند و با حضرت امام مهدی علیه السلام ملاقات کنند و حضرت امام علیه السلام
بتواضع پیش آیند و گویند که یا نبی خدا پیش روید و امامت بکنید حضرت عیسی علیه السلام بگویند
که امامت شما بکنید زیرا که بعضی شما بر بعضی امام هستند و این تکریم حضرت حق تعالی است این امت را
پس حضرت امام علیه السلام نماز گذارند و حضرت عیسی علیه السلام اقتدا نمایند و بعد از فراغ حضرت امام بگویند
یا نبی خدا اکنون آراستگی لشکر بدست شماست بهر نوع که خواهید ترتیب کنید حضرت عیسی علیه السلام
فرمایند نه بلکه جنگ بدست شماست و من محض برای قتل دجال آمده ام که کشتن او بدست من مقدر است
پس چون شب بگذرد و صبح آشکار شود حضرت امام علیه السلام با لشکر برای جنگ برآیند و حضرت عیسی
علیه السلام فرمایند اسپ برای من بیارید و نیزه بدست من بدهید تا برین کافر حمله نمایم پس حضرت
عیسی علیه السلام بقصد حمله از لشکر برآیند و مسلمانان بر لشکر دجال یورش نمایند مقتله عظیم
در میان آید و آنوقت خاصیت نفس عیسوی چنان باشد که نفس ایشان برابر نظر ایشان برسد
و هر کافر یکه نفس ایشان باو برسد مضمحل شود و فنا گردد پس دجال از مقابله ایشان بگریزد و
ایشان تعاقب او نمایند تا بمکانی رسند که باب لد نام دارد و او را دریابند و بزخم سنان کار او
بردارند و خون او بمردم نمایند و گویند اگر عجلت در کشتن او نمی کردند او از نفس ایشان خود گداخته
میشد چنانکه نمک در آب و لشکر اسلام در قتل لشکر دجال مشغول شود و یهودیان لشکرش را هیچ پناه
نباشد بحدیکه اگر در پس سنگ یا درختی یهودی پنهان شود آن سنگ و درخت آواز دهد که
ای بندهٔ خدا بنگر این یهودی است پس بگیر و بکشش مگر درخت غرقد که او حمایت یهود خواهد کرد
و اظهار ایشان نخواهد نمود و مقام دجال بر روی زمین درین شر و فساد تا چهل روز خواهد بود
یک روز برابر یک سال و یک روز برابر یکماه و دیگر روز برابر یک هفته و باقی روزها برابر روزهای
معتاد و در بعضی روایات بنظر در آمده که این درازی روزها نیز بنابر استدراج دجال خواهد بود
که آن ملعون جمعی سحرش خواهد خواست و حق تعالی بقدرت کامله خود محبوس خواهد داشت صحابه
از جناب نبوت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که در روزیکه برابر یک سال باشد نماز یکروزه ادا نمائیم
یا نماز یک سال فرمودند باندازه و تخمین نماز یک سال ادا نمائید شیخ محی الدین ابن عربی که از
محققان اهل کشف اند نوشته اند که تصویر این روز چنان دریافت می آید در آسمان ابر غلیظ
از هر جانب محیط باشد و روشنی ضعیف که در چنین روز میباشد بتاریکی محض مبدل نشود
و قرص آفتاب نمایان نگردد پس مردم بحکم شرع قدیم به تخمین و اندازه وقت مکلف باشند والله اعلم

ابن حدیث در صحیح مسلم است ۱۲ شیخ عبد الحق محدث دهلوی در لمعات شرح مشکوٰة نوشته اند که لد بضم لام و تشدید دال کوهیست در ملک شام و بعض گفته اند که دیهیست از قریه های بیت المقدس ۱۲ فاضل و همچنین در ترجمهٔ فارسی مشکوٰة نوشته ۱۲ و در مجمع البحار نوشته که موضعیست در شام و بعض گفته اند در فلسطین ۱۲ ... صحیح مسلم ۱۲

بعد انفصال مقدمه دجال حضرت امام مهدی و حضرت عیسی علیهما السلام در آن بلاد سیر فرمایند و بلاکشیدگان دجال را ببیان درجات ایشان عند الله تسلی دهند و نقصانهای دنیوی ایشان را بغایات الطاف تدارک کنند و حضرت عیسی علیه السلام حکم بقتل خنزیر و شکستن چلیپا و قبول نکردن جزیه از کفار و تکلیف همه بقبول اسلام بیان فرمایند بعون و عنایات الهی در جمیع بلاد اسلام هیچ کافر نماند و تمام زمین بانوار عدالت حضرت امام مهدی علیه السلام منور گردد و بیخ ظلم و فساد برکنده شود و همه مردمان سرگرم طاعت و عبادت باشند و مدت خلافت ایشان هفت سال یا هشت یا نه سال باشد و ظاهر آنست که هفت سال بافراغت ست و سال هشتم در تدبیر جنگ و جدال با دجال و سال نهم با مصاحبت حضرت مسیح علیه السلام باین حساب عمر مبارک ایشان چهل و نه سال می شود و درین اثنا حضرت امام مهدی علیه السلام برحمت حق پیوسته شوند و حضرت عیسی علیه السلام بر ایشان نماز گذارند و دفن سازند و بعد ازین جمیع مهمات و رتق و فتق امور بدست حضرت عیسی علیه السلام مسلم شود و عالم در حالت نیک ترین باشد درین اثنای از جناب الهی بایشان وحی رسد که من بندگان از بندهای خود می آرم که هیچ کس را با ایشان دست مقاومت نمی خیزد پس بندگان مخلص مرا در کوه طور پناه بده حضرت عیسی علیه السلام در قلعه که حالا بکوه طور قایم ست نزول فرمایند و جمیع اسباب حرب و آذوقه پرداخت نمایند و درین اثنا قوم یاجوج و ماجوج سد سکندری را شکسته بیرون آیند و مثل مور و ملخ هر طرف هجوم آرند بجز قلعه حصین از دست ایشان رها نباشد در قتل و غارت هیچ باک نکنند اینها بنی آدم اند از اولاد یافث پسر حضرت نوح علیه السلام ملک ایشان در اقصای بلاد شمال بیرون از هفت اقلیم جانب شمال ایشان دریای شور ست که آب او بسبب شدت برد چندان غلظت دارد که گذاره کشتی در آن ممکن نیست و از شرق و غرب ایشان دو کوه عظیم اند بسیار بلند مثل دیوار که راه برآمدن و فرود آمدن ندارد و بر لب دریا رسته اند و بطرف جنوب ایشان آهسته آهسته نزدیک می شوند چنانکه در میان ایشان فاصله قلیل مانده بود و سکندر ذو القرنین آن را بدیوار آهنی که بلندیش تا قله هر دو کوه و غلظتش شصت ذرع ست بند کرده پس این چنان همیشه در روز بکافتن و شکستن آن مشغول میشوند اما حق تعالی بمدد خود شبانه بدستور اول درست میگرداند در وقت جناب نبوت بقدر میانه حلقه دو انگشت یعنی نر انگشت و شهادت انگشت رخنه افتاده بود ولیکن هنوز باین قدر نرسیده که آدم تواند برآمد از روزن این دیوار شکسته گردد و اینها بیرون آیند و کثرت ایشان بحدی ست که جمعی اول ایشان

به بحیره طبریه چون برسند آبش را نوش کنند و خشک سازند و بحیره طبریه چشمه ایست در طبرستان مربع ست هر طرف او بقدر هفت کروه و یا ده کروه آبش بسیار عمیق ست و چون جمع آخرین ایشان برسند بگویند شاید که در وقتی در اینجا آب بوده باشد و بهمین کثرت انواع ظلم از قتل و نهب و اسر و بی ناموسی و تعدیات شدید و آدم خوری و غیر آن مشغول باشند بهمین صفت در ملک شام در آیند چون آنجا برسند بگویند که و زمین کسی را نگذاشته ایم بیائید تا خلقت آسمان را نیز بکشیم باین اراده تیرها جانب آسمان رانند و حق تعالی آن تیرها را برنگ خون آلوده واپس اندازد چون معاینه کنند خوش شوند که حالا غیر ما هیچ کس باقی نیست و درین فتنه عمله حضرت عیسی علیه السلام تنگی کند بحدیکه سر گاو بصد دینار بار زد پس حضرت عیسی به دعای برخیزند و اصحاب ایشان پس ایشان آمین گویند پس حق تعالی بیماری که آنرا در عربی نغف گویند و آن دانه ایست که در بینی و یا در گردن پیش و بزبر آید و در اندک مدت بدستور طاعون هلاک سازد پس این گروه باین مرض در یک شب همه بمیرند و حضرت عیسی علیه السلام چون از ین حال آگاه شوند و در دفع تعفن آن مردم را برای تجسس حال بفرستند با سبب تعفن جیفهای ایشان مردم را زندگی تلخ شود برای دفع این ایذا باز حضرت عیسی علیه السلام بدعا مشغول شوند و اصحاب ایشان آمین گویند پس حق تعالی جانوران پرنده دراز گردن و دراز جثه بفرستند که آنها را در عربی عنقا گویند پس آن جانوران بعضی ایشان را بخورند و بعضی دیگر را در جزایر و در آب دریای شور بیندازند و برای دفع خون و زرد آب ایشان باران عظیم سراسر برکت نازل شود تا چهل روز که هیچ مکان پخته و خام و هیچ خرگاه و خس پوش بچکیدن نماند و این باران بسبب فور برکات کثرت و کلانی روئیدگی ها گردد بحدیکه از یک انار و از شیر یک گاو اهل یکخانه سیر شوند و آسایشی روی دهد که زندگان آرزوی مردگان کنند و بر روی زمین غیر اهل ایمان نماند و کینه و عداوت از دلها برخیزد و همه مصروف احسان و طاعت شوند و درندگان و ماران مردم را ایذا ندهند و کمان و غلافهای شمشیر یاجوج و ماجوج تا چند سال برای سوختن مردم بکار آیند و این حالت تا هفت سال بر وجه کمال باشد و بعد آن با وجود غلبه خیرات و طاعت لوازم بشریت و نفسانیت اندک اندک ظهور کردن گیرد این همه در عهد مبارک حضرت عیسی بوقوع آید و مقام حضرت عیسی در دنیا چهل سال باشد و ایشان نکاح کنند و فرزند برای ایشان متولد شود بعد این مدت حضرت عیسی علیه السلام سفر آخرت گزینند و در روضه مطهره منوره حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم مدفون شوند

وبعد ازان خلیفهٔ ایشان شود مردی از ملک یمن از قبیله قحطان که نام او جهجاه باشد
بطریقهٔ صالحه عادله سلطنت نماید و بعد از وچند بادشاه دیگر پیدا شوند و در مردم رسوم کفر و
جهل شائع و علم کمتر شود و درین اثنای یک مکان در ملک مشرق و یکمکان در ملک مغرب
خسف شود و در زمین فرورود و آن فرقه از منکران تقدیر باشد و نیز درین ایام دخان عظیم
در آسمان نمودار شود و بر زمین فرود آید و مردم را تنگ سازد و مومنان را از کام و بستگی دماغ و
آواز و کدورت حواس لاحق شود و منافقین و کافران را بیهوشی پدید آید بعضی در یکروز و بعضی
در دو روز و بعضی در سه روز بافاقه آیند تا چهل روز دخان پایدار ماند و بعد ازان آسمان صاف
شود و نیز درهمین اثنای در ماه ذی الحج بعد یوم النحر شب دراز گردد بحدیکه مسافران تنگ
دل شوند و بچه گان از خواب برخیزند و مواشی برای چراگاه شور کنند و هرگز صبح نشود تا آنکه
مردمان از هیبت و قلق بیقرار شوند و ناله وزاری آغاز کنند و توبه نمایند چون درازی این
شب بقدر سه چهار شب شود مردم در اضطراب باشند ناگاه قرص آفتاب با نور قلیل بشکل
کسوف قمر از جانب مغرب طلوع کند در آن وقت هیچ کس نباشد مگر بوحدانیت حق تعالی
اقرار کند لیکن بوقت طلوع آفتاب از مغرب دروازهٔ توبه که بمقدار هفتاد سال راه عرض دارد
همیشه کشاده می ماند و در طرف مغرب ست بند شود و بس توبه کسی قبول نشود و نه ایمان
کسی قبول شود چون آفتاب باز همان طرف مغرب چندان مرتفع شود که بوقت چاشت میرسد
بحکم الهی میل بافق کند و بدستور غروب شود و بعد آن هر روز از طرف مشرق با نور و رونق
معتاد برآمده باشد روز دویم که آن مردم در آن میان باشند کوه صفا که بجانب است
شرقی کعبه است بزلزله شق شود و از آنجا جانوری نادر بشکل عجیب برون آید و سابق یکبار در ملک یمن
و یکبار در ملک نجد هرچه ظهور او در افواه عوام افتاده باشد لیکن بزودی غائب شده باشد
و این مرتبه سیوم تمامی صورت خود آشکارا شود و در شکل او مشابهت هفت جانور است سرش
همچو چهره آدمی و پایش چون پای شتر و گردنش با یال چون یال اسپ و دمش چون دم
گاو و کفلش چون کفل آهو و شاخ هایش چون شاخ های گوزن و دست هایش چون
دستهای بوزنه و بفصاحت گویا باشد و در یک دست او عصای حضرت موسی علیه السلام و در دست
دویم خاتم حضرت سلیمان علیه السلام و در جمیع بلاد سیر کند بسرعت تمام که هیچ جوینده
نتواندش یافت و هیچ گریزنده از دست او رهای نیابد و هیچ جرنده از دست او پناه نبرد

در سوره ... واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم

بر هر کسی که نشانی کند اگر صاحب ایمان است بعصای حضرت موسیٰ بر پیشانی او خطی نورانی
بکشد که تمام چهرهٔ او از و منور و پر رونق گردد و اگر ایمان ندارد بخاتم حضرت سلیمان علیه
السلام بر بینی او یا گردن او مهر سیاه زند که از تیرگی او تمام چهره مکدر و مجلل و بی رونق
شود تا بر یک دسترخوان جمعی نشینند ایمان و کفر از هر یکی بر دیگری هویدا شود این جانور را
دابة الارض میگویند چون ازین کار فارغ شود غایب گردد و طلوع شمس از مغرب و ظهور
دابة الارض تا نفخ صور یکصد و بست سال است بعد غیبت دابة الارض بادی خوش از طرف
جنوب وزد که بسبب آن زیر بغل هر صاحب ایمان دردی پیدا شود که افضل پیش از فاضل
و فاضل پیش از ناقص و ناقص پیش از فاسق مردن گیرند و در قرب قیامت نطق حیوانات و جماد
و چابک و دوال پای پوش بسیار شود و اینها با حوال خانه و دیگر امور خبر دهند چون همه اهل ایمان
از جهان بروند غلبهٔ حبش شود و سلطنت ایشان در جمیع بلاد منتشر شود و آن حبشیان کعبه
معظمه را هدم سازند و حج موقوف شود و قرآن شریف از دلها و زبانها و کاغذها بر داشته شود
و علامات خداترسی و حق شناسی و خوف آخرت از مردم محو شود و حیا از میان برخیزد در راهها
مانند خران و سگان جماع کنند رفته رفته جهل و ظلم حکام و تعدی رعایا با هم دیگر از حد افزون شود
پس دهات ویران شوند و قصبه های کلان همچون دهات گردند و شهرهای کلان چون قصبات
باشند و آفت قحط و وبا و غارت گری پی در پی افتد و مردم جماع بسیار کنند و اولاد کم شود
و رجوع بحق از دلها کم شود و جهل بحدی رسد که هیچ کس الله الله نگوید پس درین اثنای در
ملک شام امن و ارزانی بیشتر شود و مردم برای روزگار چه تجار و چه اهل حرفه و چه سپاهیان
صاحب مقدور سواریها کرده و اسبابها بر داشته خانه کوچ بملک شام روند و بعد چندین بنسبت
سختیها در ملک دیگر مردم فراری شده سه کس بنوبت بر شتر و یکس بر شتر و همچنین بطرف
شام بگریزند و بعد از آن چند مدت آتشی عظیم از طرف جنوب نمودار شود و بر مردم حمله کند و
مردم بی تحاشا بگریزند و آتش در پی ایشان تعاقب کند چون مانده شده وقت ظهر در جا بجا
افتند آتش نیز ساکن شود چون آفتاب گرمی کند آتش در پی رود و چون شام شود آتش
بجای خود قرار گیرد و مردم منزل نمایند چون صبح باز شود آتش در پی آید و مردم گریزان
شوند بهمین طور تا ملک شام رسانند بعد از ان آن آتش باز گردد و غایب شود و بعد ازین
مردم بیادگاری ملک خود خال خال متفرق شوند ابادی تمام در ملک شام باشد و این آخر

علامت قرب قیامت ست و اول علامات قیام قیامت بعد ازین سه چهار سال مردم بغفلت
تمام مشغول باشند و نعمت های دنیا از باران و رزق و اموال و شهوت فراوان باشند
که ناگاه روز جمعه که هم روز عاشورا باشد بعد از روشنی صبح مردم برخیزند و هر یکی بکار خود
مشغول باشد کسی بخرید و فروخت و کسی بجمع مواشی و کسی بصاف کردن آبنوش مواشی و کسی
بمهیا کردن اسباب پختن طعام و همچنین بهر کاری مشغول باشند که ناگهان آوازی باریک
دراز در گوش مردم افتد که این نفخ صور باشد و مردم هر طرف در شنیدن آن یکسان باشند
و همه متحیر باشند که این چه آواز ست و از کجا ست پس آن آواز سخت شدن گیرد تا آنکه مثل
آواز رعد و صاعقه شود پس مردم هول عظیم و قلق پیدا شود و چون شدت تمام نماید مردم از هول
و ترس مردن گیرند و در زمین زلزله افتد و مردم از خانه ها بصحرا بر آیند جانوران وحشی بهیبت
خورده بسوی مردم گرایند و زمین جا بجا شق شود و آب دریاها در تموج آید و بسبب شکستن
کناره ها هر طرف متفرق شود و آتش خشک شود و کوهها و اثق بسبب شدت تپش متفتت شوند
و بشدت وزیدن بادها از جای خود مثل ریگ بپرند و در جوف آسمان و زمین این ریگها و غبارها
و ابرها و بادها هر طرف بدوند و جهان تیره گردد و آن آواز ساعت بساعت در شدت باشد
تا آنکه با آواز سخت هول ناک آسمانها بشگافند و ستاره ها فرو ریزند و پاره پاره شوند و در مبادی
این حال مردم در هول موت باشند و یکی پی دیگری بمیرد که آن زمان ملک الموت برای
قبض روح ابلیس متوجه شود و این ملعون از جای بجای گریزان شود ملایکه بگرزهای آتشین
او را در گرفته بغلطانند و نزع روح نمایند و هر قدر الم داند که برای مجموع افراد بنی آدم گذشته
است برو تنها بگذرد و بعد انتهای نفخ صور که بقوت یکدم تا شش ماه باشد که نه آسمان باشد نه زمین
نه ستاره نه کوه نه دریا نه چیزی همه نیست و نابود شوند و ملایکه هم بمیرند مگر گویند که هشت چیز
از فنا کل مستثنی هستند عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و صور و ارواح را نیز بجود
و بیهوشی آید که از عذاب قبر هم وا رهند و بقول بعضی این هشت چیز را نیز یک لحظه فنا و عدم هست
بالجمله بعد تمامی فنا که غیر ذات حق تعالی نماند رب العزت جل شانه فرماید که کجا اند بادشاهان
و کجا اند دعوی کنندگان سلطنت و کرامت امروز بادشاهی و باز خود جواب فرماید که خدای را
چهار ... ست ... باشد بعد مدتی که غیر او نمیداند باز از سر نو ...
نهد و آسمانها و زمین را و ملایک را پیدا سازد و زمین نحوی باشد که در و آثار عمارت و حدود

مالکان و نباتات و کوه ها و دریا ها هیچ نباشد و از هر جا که زنده کردن کسی منظور ست عجب ذنب
او را هم آنجا نهند و دیگر اجزای او را که در ترکیب او داخل کردن است متصل همان عجب ذنب
نهند و عجب ذنب آخر استخوان ست که از طرف پشت تا نشستن گاه میرسد و این استخوان هم
تمام نیست بلکه جزئیست از ان که شروع پیدایش استخوانها از وست و این جزو را ملائکه بحکم الهی از
تفرقه و جمیع آفات نگاه میدارند و پوسیدگی و سوختگی باو راه نمی یابد و بعد جمع و ترکیب اجزای
حق تعالی از زیر عرش بقدرت کامله خود باران بفرستد که در قوت منی مردان باشد پس
اجزا هر یکی از انچه مناسب است از صورت ها گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان و مغز بخشند
بعد تسویه قالب ها مجموعه ارواح در صور داخل فرماید و بحضرت اسرافیل امر فرماید که بقوت تمام
دمی بر آنها بزند و خود ندا دهد که قسم بعزت و جلال من که هیچ روح از قالب خود خطا نکند و چون
رفتن جانور ها بآشیانه خود در آید آن خود در آیند و در صور سوراخ هاست بعدد ارواح پس ارواح
مثال مور و ملخ از سوراخهای صور بر آیند و در ابدان خود در آیند و بعد ازان بقوت نفخ اسرافیل
برای ابد متعلق باجسام شوند و زنده گردند و باز بقوت همان نفخ صور زمین ها بشگافد و مرده ها از گور
بر آیند و بسمت آواز افتان و خیزان بدوند و میگویند این نفخ صور در جای واقع شود که صخره متعلقه
بیت المقدس آنجاست و درمیان نفخ اول و نفخ ثانی چهل سال فاصله است برخاستن مردم از
قبور موافق شکل ولادت انسان که از شکم مادر باشد برهنه تن و برهنه پای و بی ختنه و بی ریش
و بروت باشند با موی سر مگر آنکه بی دندان نباشند اما روایت اولی قوی تر و مشهور تر ست
و بچگان و جوانان و پیران تقامت عمر خود برخیزند و کوران و گنگان و کران و لنگان و
جا ماندگان و دست بریدگان سلیم الاعضا باشند و اول کسی که زنده شود خاتم النبیین
صلی الله علیه و سلم باشند متصل ایشان حضرت مسیح ع و بعد ازان انبیا جا بجا و بعد ازان
صدیقین و شهدا و صالحین و بعد ازان عوام مومنین و بعد ازان فساق و کفار در اندک
مهلت برخیزند و حضرت ابوبکر و عمر رض درمیان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و حضرت مسیح
باشند پس امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آنجناب و امت هر پیغمبر با پیغمبر خود فراهم آیند و از شدت
هول هر دلها همه را نظر سوی آسمان باشد و هیچ یکی التفات بشر نگاه دیگری نکند و اگر بکند باشند
بچگان از داعیه شهوت خالی باشد چون مردم همه جا بجا قرار گیرند آفتاب نزدیک کرده شود گوی
بر یک میل باشد و از طرف آسمان بروق ناطفه و اصوات هائله متواتر بشنوند و بسبب گرمی

آفتاب عرق از بدن هر یکی جاری شود انبیا و افاضل مومنین را کف پا تر شود و عامه را تا بشتالنگ
وشتالنگ و نیم ساق و زانو و کمر و سینه و گلو موافق اعمال باشد و کفار را مثل لگام تا بنا
گوش درگیرد و ایذای بسیار دهد و مردم از گرسنگی و تشنگی عاجز شوند و دفع گرسنگی نخورند و خاک کنند
و خاک آن زمان چون میده شیرین باشد و برای دفع تشنگی بر حوض کوثر روند و انبیا را دیگر را
حوضها باشند لیکن نه بوسعت و لطافت آب کوثر و سوای گرمی آفتاب هولهای دیگر مثل آوازهای
تند و صور و بهار ترسناک نیز لاحق باشند قریب یکهزار سال مردم درین رنج و هول گذرانند
گروه را که ذکر آنها در عقب خواهد آمد بسایه بخشیدن مکرم سازند و بجمیع روایات این جماعت که
در سایه باشند قریب بچهل فرقه میرسند بالجمله آخر لاچار شده بحضرت آدم علیه السلام وسیله
جویند و پیش ایشان بروند و بگویند که یا ابا البشر شما اید که حق تعالی شما را بدست خود آفریده و از
فرشتگان خود سجده کنانیده و در بهشت خود ساکن گردانیده و اسما همه چیزها بیاموخته امروز
برای ما شفاعت کنید که ما را ازین رنج و هول حق تعالی نجات بخشد ایشان فرمایند که حق تعالی امروز
بر سر خشم است که گاهی چنین نبوده و گاهی چنین نباشد و من تقصیری کرده ام که گندم بعد منع
آنجناب خورده ام از مواخذه آن ترسانم روی شفاعت ندارم لیکن پیش حضرت نوح علیه السلام
بروید که اول پیغمبر بود که فرستاده شد مردم پیش حضرت نوح علیه السلام بیایند و بگویند که یا
نوح شما اول پیغمبر اید که بسوی مردم فرستاده شده و حق تعالی شما را بنده شکرگذار خطاب داده
بر ما رحم کنید و از حق تعالی برای ما شفاعت طلب نمائید ایشان گویند که امروز حق تعالی نهایت
بر سر خشم است که گاهی چنین نبوده و گاهی چنین نباشد و از من تقصیری صادر شده که در غرق
پسر خود ادب نداشته سوال کردم و از مواخذه آن ترسانم و روی شفاعت ندارم لیکن پیش
حضرت ابراهیم علیه السلام بروید که حق تعالی او را خلیل خود خوانده است پس مردم پیش حضرت
ابراهیم علیه السلام بیایند و گویند که یا حضرت ابراهیم شما اید که حق تعالی شما را خلیل خود خوانده
و نار را برد و سلام کرده و شما را امام الانبیا ساخته برای ما شفاعت کنید پیش رب العزت
تا ما را ازین هول و بلا برهاند ایشان فرمایند که حق تعالی امروز بر سر غضب است چنانکه گاهی
نبوده و گاهی نخواهد بود و از من در سه کلام ایهام دروغ شده از مواخذه آن ترسانم باین
سبب روی شفاعت ندارم بروید بسوی موسی علیه السلام که حق تعالی او را کلیم خود ساخته و با او
سرگوشی نموده باید دانست که این سه دروغ اشارت به سه قصه است اول آنکه یکبار قوم ایشان

در روز عید اطعمه گوناگون پخته رو بروی بتها گذاشته و درهای خانه مقفل کرده و بزینت و
تکلف تمام بصحرا برآمدند و حضرت ابراهیم علیه السلام را گفتند که شما نیز همراه ما بیائید حضرت ابراهیم
بستارها نظر کردند و گفتند که مرا بیماریست و این یک ایهام کذب بود دوم آنکه حضرت ایشان
بعد خالی شدن شهر درهای مقفل خانه را کشاده و تبر بدست گرفته با بتها گفتند که این نعمتهای
لذیذ چرا نمی خورید چون انها جواب ندادند گفتند چرا با ما سخن نمیگوئید چون هیچ جواب ندادند
ایشان سایر بتها را شکسته مگر یک بت کلان را گوش و بینی بریده تبر را بر گردن او گذاشته در
را بند کرده مقفل ساخته بخانه خود آمده نشستند چون کافران باز آمدند و در بتخانه را
کشادند این حالت دیدند دلها سوخته و جانها با آتش غضب فروخته در تحقیق افتادند که کرده
این کیست بعضی مردم که مذمت بتان سابق از زبان حضرت ابراهیم شنیده بودند گفتند
یک جوان ابراهیم نامی را شنیده بودیم که ایشان را به بدی یاد میکرد این کار بجز وی کسی
نتواند کرد پس حضرت ابراهیم را حاضر ساختند و پرسیدند مگر شما این کار کرده اید ایشان
گفتند که ببینید تبر بدست کلان ترست همون بنابر خشم و غضب دیگران را شکسته است
ازین مجروحان سوال کنید تا خود بیان نمایند این ایهام کذب بار دوم بود و سوم آنکه
چون حضرت ابراهیم شهر خود را گذاشته پیش عم خود در حران رفته و در انجا با دختر عم خود
حضرت ساره نکاح کردند و ازین جانب بسبب مخالفت دین از عم خود جدا شده هجرت نمودند
در اثنای راه بمصر رسیدند در شهر مصر بادشاهی جبار بود که هر زن صاحب جمال که می دید بزور
میگرفت اگر همراه شوهرش می بود مدعی شناخته می کشت و اگر وارث دیگری می بود او را چیزی
داده راضی میکرد که گویا به نکاح من دادی چون حضرت ابراهیم علیه السلام در انجا رسیدند
و این ماجرا شنیدند متحیر شدند ناگهان مردم آن ظالم آمده پرسیدند که این زن با تو چه علاقه
دارد ایشان فرمودند که این خواهر منست زیرا که بنت العم بودند و از روی دین بحکم انما
المؤمنون اخوة باهم اخوة دینی داشتند و بهمین سخن حضرت ساره را تعلیم فرمودند که اگر کسی
از شما پرسد که این مرد کیست بگوئید که برادر منست این ایهام کذب سوم بود و مختصر قصه
اینست که مردم ظالم چون حضرت ساره را بردند حضرت ابراهیم علیه السلام بدعا و التجاء
در نماز ایستادند و حق تعالی همه دیوارهای حائل را از نظر حضرت ابراهیم علیه السلام محو ساخت
چنانچه حضرت ساره هیچ لحظه از نظر ایشان غائب نشد پس مردم حضرت ساره را در مکان او

نشاندند وآن ظالم آمده بنیت فساد با ایشان نمود هر بار از بند شدن نفس و دست بازماندن قریب مرگ شد واز اوشان توبه میکرد و دعا رهائی خود میخواست و بدعای ایشان خلاص میشد آخر کار مردم خود را طلبیده گفت که این زن ساحره است زود این را ببرید و حضرت هاجره را بایشان بخشید و بسلامت پیش حضرت ابراهیم علیه السلام رسانید و ایشان آن ملک را ناپسند کرده بملک شام رفتند و سکونت کردند تمام شد قصه سه کذب آمدیم بر احوال شفاعت که چون مردم بحضرت موسی آیند گویند که یا موسی شما اید که حق تعالی با شما بیواسطه کلام کرده بشما کتاب توریت خود داد برای ما در بروی حق عز و علی شفاعت کنید ایشان گویند که حق تعالی امروز چندان خشمناک است که گاهی چنان نبوده است و گاهی نخواهد بود و از دست من قتل قبطی بی اذن بوقوع آمده از مواخذه آن ترسانم طاقت شفاعت ندارم پیش عیسی علیه السلام بن مریم روید پس مردم پیش حضرت عیسی علیه السلام آیند و گویند که یا عیسی حق تعالی شما را روح خاص و کلمه خود خوانده است و روح الامین را رفیق شما ساخته است و آیات بینات شما را اعطا کرده امروز برای ما شفاعت کنید که ازین هول و بلا ما را نجات دهد ایشان گویند که حق تعالی امروز آنچنان بر خشم است که گاهی نبوده است و گاهی نخواهد بود و امت من گاهی عین خدا و گاهی پسر خدا و مرا خدا خوانده اند و این قول سه امن نسبت کرده اند من از مواخذه تحقیقات آن ترسانم پیش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بروید پس مردم پیش حضرت صلی الله علیه وسلم بیایند و گویند که یا محمد صلی الله علیه وسلم شما محبوب خدا اید و حق تعالی شما را در دنیا مغفرت اول و آخرت بخشیده داده اگر حق تعالی بر خلایق دیگر از ان گونه پر خشم و عتاب باشد با شما هیچ پرسش و مواخذه نیست و شما خاتم النبیین هستید اگر شما جواب دهید پیش که رویم البته شما برای ما در جناب الهی شفاعت کنید که ما را ازین بلا و هول نجات بخشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند آری منم امروز برای این کار و حق من است امروز برای شفاعت گری پس بجناب الهی متوجه شوند حق تعالی در آن روز روبروی همه مردم حضرت جبرئیل را با براق امر رسیده تا آنجناب را ببری همه سوار شده بطرف آسمان بروند و مردم باد آسمان مکان بنهایت وسیع نورانی معاینه شود و آنجناب در آن مقام درآیند و نام این مقام مقام محمود است پس چون همه مردم در آمدن ایشان را بینند زبان به ثنا و توصیف آنجناب بگشایند و آنجناب را در آن مقام تجلی ذات بر عرش مجید نمود ا شود بمجرد دیدنش در سجده روند

هفت شبانه روز در سجده باشند پس حق تعالی بفرماید یا محمد سر خود را بردار هرچه گوئی بشنوم
و هرچه خواهی بدهم و اگر شفاعت کنی قبول نمایم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر مبارک برداریند
و در جناب الهی را چندان ثنا و صفت نمایند که هیچ کس از اولین و آخرین نگفته است باز فرمویند که
مرا هم اینوقت حاضر نمی شود و در انتمام بعد صفت و ثنا نیز بگویند الهی در دنیا این جبرئیل هم مرا از
جناب تو عهد رسانیده که امروز مرا هرچه راضی شوم خورسند و شادمان نمائی من امروز وفای
آن عهد میخواهم حق تعالی بفرماید درست گفته است جبرئیل هرگز دروغ نمیگوید امروز البته شما را راضی
میکنم و شفاعت شما را قبول مینمایم پس بروید و من هم بر زمین تجلی میکنم و حساب بندگان گرفته
هر یکی جزای عمل او میدهم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر زمین بیایند و هم گنان سوال کنند که
پروردگار در حق ما با شما چه فرمود ایشان فرمایند که حق تعالی بر زمین تجلی مینماید و حساب هر یکی گرفته
بجزای عمل او میرساند در این اثنا نور عظیم از جانب آسمان بر زمین به آواز هولناک فرود آید چون
نزدیک رسد همه فرشتگان شنیده و فهمیده بپرسند آیا پروردگار ما در همین نور است ایشان
گویند که پاکی و تنزیه حق تعالی راست ما فرشتگان آسمان دنیا هستیم ایشان فرود آمده بدور ترین
کناره های زمین ایستاده شوند بعد از آن نوری بزرگ تر از سابق و آوازی پرهول تر از آسمان
نازل شود چون نزدیک رسند از ایشان مردم استفسار نمایند آیا تجلی پروردگار ما در همین
نور است گویند پاکی و تنزیه حق تعالی راست ما فرشتگان آسمان دوم هستیم پس نزدیک تر از
فرشتگان سابق جای گیرند همچنین فرشتگان هر آسمان فرود آیند و یکی از دیگری بیشتر
با عظمت تر باشند و نزدیک تر از سابق جای گیرند بعد از آن ملائکه گرد عرش فرود آمده
نزدیک تر از همه ایستاده شوند پس حضرت اسرافیل را حکم شود که صور نفخ کنند پس از آواز صور
جمله انسان بیهوش شوند مگر حضرت موسی علیه السلام که ایشان را سبب بیهوشی از تجلی طور
استعداد دیدن تجلی بهم رسیده است پس حق تعالی بر عرشی از عرشهای خود تجلی فرماید و بر چهار
کنج آن عرش از هشت فرشته بر زمین آرند و پایه نشین او را بجای صخره بیت المقدس
نهند و زیر این تخت هفت گروه را جائی دهند چنانچه در حدیث شریف وارد شده است
پادشاه عادل و آنکه بجوانی در عبادت برخاسته و آنکه دل همیشه بمسجد تعلق دارد محض برای
ذکر و نماز و آنکه در تنهائی بشوق و خوف خدا گریه میکند و آن دو کس که برای خدا محبت میدارند
و حاضر و غائب یکسانند و آنکه صدقه میدهد با خفا که هیچ کس غیر او و حق تعالی نداند و آنکه

زنی صاحب جمال و مال خود او را بخواهد و او از ترس حق تعالی باز ماند و در روایات دیگر
بعضے مردم سوای اینها نیز آمده اند و ظاهر اینست که سایه ایشان در تیزی آفتاب خواهد بود
چنانکه گذشت و هر چهار پایه عرش دو دو فرشته بردارند و کیفیت نزول هیچکس را معلوم نباشد
چون اسباب سلطنت الهی جابجا قرار گیرد و سراپرده های عزت گردش بکشند حضرت اسرافیل
را حکم شود که بار دیگر در صور دم زنند تا مردم با فاقه آیند و درین افاقه بتا ثیر آواز صور پرده
حائل درمیان عالم غیب و عالم شهادت شق شود تا مردم سا اشخاص ملائکه و جن و حوا و اعمال
و انواع بهشت و دوزخ و عرش و تجلی معاینه گردد و اول کسیکه افاقه یابد جناب حضرت خاتم
الرسل باشند و بعد ازان بهر ترتیب که خدا خواسته است و این زمان روشنی شمس و قمر بکار گردد
و زمین و آسمان و ظاهر و باطن بنور حق تعالی روشن شود این هنگام اول حرف که حق تعالی
با بندگان فرماید اینست که حکم شود ملائکه تا بندگان را خاموش کنند چون همه خاموش شوند
ارشاد شود که ای بندگان از عهد آدم تا آخر دم دنیا شما شب و روز حرفها نیک و بد میگفتید
و من می شنیدم و ملائک من می نوشتند اکنون شما همه یک حرف من بشنوید که امروز بر شما
هیچ ظلم نیست اعمال شماست که شمارا موده میشود و جزای آنها بشما میرسد پس کسی که خوبی یابد
باید که ستایش بدرگاه الهی بجا آرد و کسی که چیزی دیگر بیند پس ملامت نکند مگر خود را و درینحال
حکم شود که بهشت و دوزخ را حاضر سازند تا بندگان حقیقت هر دو را معاینه سازند و شناسند
پس بهشت را بکمال آرایش و زینت و نعمت برهمین تجلی الهی کشیده بیارند و دوزخ را حاضر سازند
هر بار از هول و هیبت و غضب ساخته و طعمه به آتش نهاده تا شعله های دراز برخیزد و شرارهای
پی در پیے برابر محلهای کلان مانند قطار شتران پے در پے جستن گیرد و آواز تند و تسبیح
حق جل و علا و خواستن غذائے خود از جن و انس و تبان بنوعی از هیبت و قهر ادا سازد که همه مردم
بلرزه آمده بزانوها بیفتند و اگر یکے عمل نیک هفتاد پیغمبر داشته باشد بداند که برای این روز هیچ
نکرده بودم و دوزخ را سری و گردنے باشد و دهان و چشمان که از سر سو آتش بیارد که مسافت
هفتاد سال و زیاده ازان گرمی و بدبوئی او منتشر شود و درینحال حکم شود که یک کسی را از
دوزخیان که هیچ یکی را در جهان آسایش و راحت زندگی برابر او نبوده است و هیچ غم ندیده است
حاضر سازند و همچنین یکے را از بهشتیان که مثل او مبتلای نقصان بدن و فقر و مرض و ذلت
و غم کسی دیگری نه باشد حاضر سازند چون هر دو حاضر شوند بملائک حکم شود که این بهشتی را بب

ذکر حاضر گردن بهشت و دوزخ برزمین محشر

دروازه هشت ساعتی قایم کرده باز بیارند واین دوزخی را ساعتی بر دروازه دوزخ داشته
باز آرند وچون هر دو در محشر باز آیند ازان بهشتی پرسند که در عمر خود گاهی سختی دیده گوید
هر رگ وپی وهر بن موی من چندان لبریز لذت وراحت ست که هیچ سختی در خیال من نمانده و
ازان دوزخی پرسند که گاهی در عمر خود آرامی کرده بودی ولذت دیده بودی گوید که بر
اجزای من هزاران گونه رنجها والمها وبی آرامیها بسر شده که تصور راحت در خیال ووهم
من نمیگذرد وبخاطر من نمی آید آنزمان حقایق همه اعمال بصورتها حاضر شوند نماز گوید الهی منم
نماز حاضرم روزه گوید الهی منم روزه حاضرم زکوة گوید الهی منم زکوة حاضرم حج گوید منم حج حاضرم
جهاد گوید منم جهاد وعتاق گوید منم عتاق وتلاوت گوید منم تلاوت وذکر وغیر آن حاضر شوند
هر یکی را حکم شود که شما همه نیکیها هستید بجای خود باشید که بکار خواهید آمد بعد ازان اسلام
بیاید وگوید الهی تو سلام هستی ومن اسلام حکم شود که حاضر باش ونزدیک شو که امروز از تو
مواخذه میکنم وبر تو درگذر میکنم ومراد از اسلام مضمون کلمه خواهد بود والله اعلم بعد ازان حکم
شود ملایکه را که صحائف اعمال هر یکی را پرانند وباید که صحیفه اعمال هر یکی بدست او برسد واز او خطا نکند
پس اعمال نامه هر یکی بدست او در آید لیکن مومنین را از روبرو بدست راست وکفار را از پس پشت به
بدست چپ چون هر یکی در وی نظر کند بتقاضای آیه کریمه اِنَّ اللّٰهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ در یک نظر همه
نیک وبد معائنه شود لیکن حکمت الهی برای اظهار مرتبه وحال هر یکی را اختیار داده باو گذارد پس
اول از کافران سوال توحید وشرک باشد انکار صرف نمایند که ما گاهی شرک نکرده ایم برای
الزام ایشان آن قطعه زمین را که بر وی کفر میکردند وآن قطعه آسمان که زیر او میکردند وآن روز وشب وماه را که در وی میکردند
وحضرت آدم را که هر روز احوال اولاد ایشان بنزد او اظهار میشد وملایک را که هر روز قول وفعل ایشان می نوشتند
شاهد آرند چون از کمال انکار شهادت هیچ یکی قبول ندارند بر زبان مهر کرده شود وهر عضو ایشان را
باعمال او گویا سازند چون همه اعضا شهادت دهند اول بر اعضا خود تف ولعن کنند که ما اینهمه
برای شما کردیم اعضا گویند که ما بتسخیر الهی در اختیار شما بودیم واکنون بحکم او گویا شدیم شما ستمگار
بودید که بمخالفت مالک حقیقی ما را با خود در بلا کردید وشکر تسخیر ما بجا نیاوردید وغرض از داد
نافهمیدید ما جز کلمه حق نتوانیم گفت پس ملزم شوند بشرک وکفر وافعال بد اقرار نمایند
لیکن ثانیاً عذرهای گوناگون را درمیان راه دهند اول آنکه ما مجبور بودیم واحکام شما را نشنیدیم
از جناب الهی حکم شود که من پیغمبران را با معجزه های ظاهر فرستادم وایشان پیغام های مرا بامانت

تمام شمار رسانیدند از کجا غافل بودید و چرا اقرار نمودید گویند که پیش ما هیچ پیغمبر نیامده است
و هیچ پیغام بما نرسانیده پس اول حضرت[51] نوح علیه السلام را در مقابل قوم ایشان حاضر سازند
حضرت نوح ع گویند ای منکران و ای دروغ گویان یاد ندارید که من شما را اینقدر مدت دراز
که نهصد و پنجاه سال باشد بگوناگون طریقهای[52] ترسانیدم و پیغام های حق تعالی رسانیدم
چه قدر محنت و کوشش کرده ام و در خلوتها و جلوتها چه قدر اثبات وحدانیت حق تعالی
و رسالت خود نموده ام و بدلیلهای واضح و معجزه های ظاهر اثبات آن کرده ام نمیدانید که در
فلان مجلس شما چنین گفتم و شما چنان جواب دادید و همچنین قصه های تبلیغ و انکار یاد دهانند
این کافران انکار صاف کنند و گویند که ما شما را نمیدانیم و هیچگاه پیغام الهی از شما نشنیده ایم حق
تعالی حضرت نوح ع را فرماید یا نوح بر تبلیغ خود شاهدان حاضر کنید ایشان عرض کنند که یارب
العزت شاهدان من امت[53] حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است پس عالمان این امت و صدیقان
و شهیدان را حاضر کنند و گویند که شما خبر دارید که نوح ع بامت خود پیغام الهی در باب توحید و
اثبات نبوت رسانیده است گویند که ما شاهدیم و چنین است بدلیل این آیه وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا
نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ فَلَبِثَ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا فَاَخَذَهُمُ الطُّوْفَانُ وَهُمْ ظَالِمُوْنَ ○
کافران امت حضرت نوح ع گویند که شما در وقتی که ما بودیم[54] نبودید و احوال ما ندیده اید و گفتار
ما نشنیده اید شهادت شما در حق ما چگونه مسموع شود حضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند که امت
من راست میگوید که ایشانرا در دنیا این حقیقت بتحقیق از خبر الهی که قوی تر از معاینه است
به ثبوت رسیده است آنگاه این کافران ملزم شوند و بهمین طریق امت حضرت هود ع و حضرت
صالح ع و حضرت ابراهیم ع و حضرت لوط ع و حضرت شعیب ع و حضرت موسی ع و حضرت عیسی ع و دیگر
امت ها درجه بدرجه مقابله کنند و ملزم شوند بعد از آن راه معذرت پویند و گویند که فی الواقع
نفهمیدیم و خطا کردیم لیکن موجب این اغوا دیگران بودند و عذاب ما بر ذمه ایشان بنه و ما را
سوی دنیا باز فرست تا[55] عمل نیک بجا آریم و باحکام تو بگردیم از جناب الهی جواب آید که عذر شما
نا مسموع است آنچه حق تفهیم بود ادا کردیم و مدت[56] دراز فرصت دادیم حالا باز گشتن محال است
پس اعمال کفار را که نیک بودند در همانجا حبط[57] کنند و سیئات سا بر قرار دارند چرا که هر عملی نیک
که برای اصنام کرده بودند در جناب الهی مقبول نشد و هر عملی که برای حق تعالی کرده بودند
بسبب جهل در معرفت او تعالی و مخالفت امر او و الفا حق سبحانه تعالی جزا او را در دنیا

مستحق بدل نمانند پس فرمان الهی بحضرت آدم رسد که لشکر دوزخ از اولاد خود جدا کن
ایشان عرض نمایند که بچه حساب فرمان شود که از هزار تن یکی برای بهشت و نهصد و نود و نه
برای دوزخ این زمان در مردم هول افتد که بیش از بیان است پس حکم شود هر کسی که عمل
کرده است از معبود خود جزای آن طلب نماید پس هرگاه در پی معبود خود شوند و صورت
پرستان را روحانیت شیاطین که بآن صور متعلق بودند دیگر همه ها اظهار میکردند و در
خواب و بیداری راه اغوای می‌پیمودند روبرو حاضر شوند و بت پرستان بشهادت قلب و مناسبت
باطن در پی ایشان شوند و جمعی که حضرت مسیح و ملائکه و دیگر انبیاء و اولیاء را پرستش میکردند چون
این جمیع صالحین از ایشان بیزار بودند و فی الحقیقت در بار ایشان شیاطین بودند روبری
ایشان همان شیاطین حاضر شوند خادمان قضا بپرسند که آیا همین اند معبودان شما ایشان
بشهادت دل و مناسبت معنوی بگویند که فی الواقع همین اند معبودان ما ملائکه گویند پس روید
همراه ایشان تا برسانند شما را بسزای جزای کردارهای شما این کافران بسبب شدت
تشنگی از ایشان آب خواهند و در روبروی نظر ایشان سراب یعنی مانند آب نمودار شود چون
بآنجا رسند آن سراب محض آتش باشد که زبانه های دراز ایشانرا در خود بکشند و بر جمعی
این کافران گردنی از دوزخ برآید مانند جانور که دانه را التقاط نماید بمنقار خود ایشان را
برداشته فرو برد و بعضی یکباره آن آتش رسیده واویلا آغاز کنند و ایستادگی نمایند
ملائکه قهر یکی را بروی کشیده و دیگری را موی سر و پا گرفته در دوزخ پرتابند و همچنین جمیع
کفار چون همه ها در این آتش که سرداب‌ها دوزخ است جمع شوند شیطان بر توده
آتش برآمده همه را بخود خواند همه ها بگمان آنکه سردار ماست بمکر و حیله نجات ما درست کرده
باشد رو بدو آیند و او بگوید بدانید که پروردگار شما خدا بود که همه احکام او حق بودند
و من دشمن شما و بد شما بودم و هیچکس را بزور و اکراه بخود نکشیده ام مگر شما را آوازی
داده ام و ترغیب نموده ام و شما باین کم عقلی و خام طمعی آن وسوسه را راست پنداشتند
و در پی آن افتادید پس اکنون ملامت بخود کنید نه بمن هیچ توقع نجات و سعی در خلاص
از من چشم مدارید چون این حرف رسوائی و ناامیدی از وی بشنوند بخصومت و لعن و طعن
باهم درآویزند و هر یکی از تابعان و متبوعان خواهند که وبال خود به دیگر بیندازند و خود
تخفیف یابند لیکن این خیال محال است اگاهی نرسند و روی از روی باطل نه بینند و ملائکه

هر یکی را کشان کشان بجائیکه مقتضای اعتقاد و نیت و عمل اوست برساند و گرمی آن
آتش هفتاد درجه زیاده از گرمی آتش این جهان است و رنگش اول سفید بود و بعد هزار سال سرخ
گشت و اکنون سیاه است تا هزار سال و دوزخ را هفت طبقه است و هر طبقه را دروازه ایست که نام
و همه ایشان اول برای عصات مومنین و کافران مخلدین که با یک نوع کفر نوعی را از اعمال
بد جمع کرده اند مثلاً با شرک یکی را از انبیا نصرت و حمایت نموده و طبقات دیگر فقط برای کفار
است مثلاً یکی برای مشرکان و یکی برای مجوسیان و یکی برای دهریه و ملحدان و یکی برای
کفار یهود و یکی کفار نصاری و طبقه ایست برای منافقان نام آن طبقه جحیم است و دوم جهنم سوم
سعیر چهارم سقر پنجم لظی ششم هاویه هفتم حطمه و در هر یکی ازین طبقات وسعت عظیم و عذابهای
گوناگون و مکانهای نشان میدهند مثلاً مکانیست که نام او غی است که از سختی و طغیان
او باقی دوزخ هر روز چهار صد مرتبه از حق تعالی پناه میجوید و مکانیست دیگر که نام او زمهریر است
در آنجا سردی بحدیست و مکانیست که او را جب الحزن بگویند یعنی چاه اندوه و چاهی است که
او را طینة الخبال گویند و کوهی است که او را صعود میگویند هفتاد سال را بردن و راندن کافران
بالای رسانند و از آنجا بطرف پائین بغلطانند تا در قعر دوزخ افتند و تالابی است او را حمیم
میگویند چنان گرم است که چون بلب میرسد لب بالا سوخته و ورم کرده بینی و چشم را میپوشد و لب
زیرین ورم کرده تا بسینه و ناف برسد و زبان سوخته دهان را تنگ کند و چون در حلق
برود معده و رودها را چاک چاک سازد و دیگر تالابی است که او را غساق میگویند چرکین
و ریم و خون کفار گداخته در آن جمع میشود و چشمه ایست که او را غسلین میگویند و بعضی کثافتها
و آلودگی های کافران در آنجا جمع میشود و همچنین مکانها بسیار و بعضی اهل دوزخ را برای
بسیار کردن عذاب تن های دراز دهها و ریدها دهند و هر چیزی را و هر بن موی را از ظاهر و باطن
بچیزی از انواع عذاب از سوختن و کوفتن و مار و کژدم و خلانیدن خارها و چاک کردن
چرم ها و نشانیدن مگسها بر گوشت نو بر آمده و مانند آن از انواع عذاب ظاهر و ازین شدت
حرقت بمجرد رسیدن آتش هرگاه بدن سوخته گردد فی الفور بدن تازه بروید تا بدان عذاب
را بچشند و در ساعتی هفتصد بدن مبدل شوند که اجزای اصلی ایشان را فنا نیست و گوشت و
پوست دم بدم خواهد رست و دردها و غمها و حسرتها و ناامیدی ها و جدال میان خودها و
خوشوقتی اعدای و گوناگون تکلیفات احشا در باطن بقدر آن بدنها بر وارد چنانچه بعضی

کافرانرا غلظت پوست چهل و دو درعه و دندانها مثل کوه‌ها و جای نشستن میان مکه و مدینه
راه و دیگر اعضا نیز مناسب آن بدهند و بعد مدت دراز بر این کافران سوای این همه عذابهای
عذاب گرسنگی شدید چندان مسلط کند که برابر همه عذابها گردد و بقلق تمام طلب غذا کنند
حکم شود که از درخت زقوم که تیز و تلخ و خاردار و بسی سخت ست و در قعر جحیم برویده مثل
این زقوم که از آب و گل رسته هست بخوردن ایشان بدهند چون ازان درخت بخورند
گلو بگیرد و آنگه یاد کنند که در دنیا چون لقمه در حلق میشد بآب میگذرانیدیم پس آب طلب
نمایند پس حکم شود که از حمیم بخورانند و بمجرد رسیدن آن بلب لبها سوخته و ورم نموده
تا ناصیه و سینه برسند و زبان منقبض شود و حلق چاک چاک گردد و امعاء ریزه ریزه گشته
از دبر برآیند چون ازین حالت بیقرار شوند بسوی مالک که از جمله نوزده ملک موکل بدوزخ
رئیس مطلق ست عاجزی نمایند که ما را مرده سازد تا ازین ایذا برهیم بعد هزار سال بعد
ناله و زاری بسیار جواب گوید که شما برای همیشگی پیدا شده اید از موت چه حرف بعد ازان
هزار سال حق تعالی را دعا کنند و فریاد نمایند خداوندا جان ما را بستان و ما را برحمت خود
ازین عذاب برهان بعد هزار سال حق تعالی فرماید که خاموش شوید با من سخن نگوئید که
شما را برآمدن نیست آنگاه بگویند بیائید تا صبر کنیم که انجام صبر آرام و گشایش ست حق تعالی
را بزاری و عجز هزار سال یاد کنند بعد هزار سال نا امید محض شوند و گویند برابر ست بر ما بیقراری
کنیم یا صبوری نمائیم هیچگونه امید خلاص نیست اینست حال کفار و آمد و رفت ایشان در دوزخ
از جائی بجائی و از محشر بجهنم و از کوثر بر روی باشند پای‌ها طرف بالا باشند و سر ایستاده
شوند و بهمین حال از موذیات راه پرهیز کنند و رویهای جمعی از ایشان مسخ شوند بعضی بصورت سگها و
بعضی بصورت خرها و گرگها و بعضی بصورت موشها و بعضی بوزنه‌ها و بعضی بصورت ... و بعضی بصورتهای دیگر و بعضی که کمال تکبر
گردنکشی داشتند در محشر بر قامت مورچه آرند تا در کمال ذلت پامال باشند اینست حال
کفار اما مسلمانان که در محشر باشند بر مراتب گوناگون باشند ... که محض نظر بر جلال
خدا با یکدیگر محبت‌ها و ملاقات‌ها و جدائی‌ها داشتند ... بهمین تجلی حق
باشند و جمعی را که بکمال توکل آراسته بودند و نظر ... دنیا بغیر از حق
نداشتند روی‌های ایشان را مانند ماه شب چهاردهم ... از سایر مجمع بحساب
و کتاب جدا سازند و جمعی را که با ترک دنیا و فقر کشتی حقوق جهاد و قیام داشتند بی حساب

کتاب برای جنت جدا سازند و جمعی دیگر را که قیام لیل بکمال حضور و ادب می نمودند باسم
سادات الناس مخاطب و مفخر ساخته نیز بی حساب و کتاب جدا سازند بعد از آن جمعی را که
در هیچ لحظه خلا و ملا از شغل و طاعت و عبادت عاطل و غافل نبودند و در عسرت و یسرت
حمد و شکر الهی می گذاشتند مباهی و معزز باسم اشرف الناس نموده امتیاز بخشند و سایر
مومنین را از صالحین و دیگر منافقان را که بدعوی شریک ایشان بودند فرقه های مختلف سازند
اهل نماز یکجا و اهل صیام یکجا و اهل صدقات یکجا و اهل حج و عمره یکجا و اهل جهاد یکجا و اهل
خدمت و تواضع یکجا و اهل احسان و حسن خلق یکجا و اهل ذکر و اهل اوراد یکجا و اهل خوف
و ترحم یکجا و اهل عدالت و انصاف یکجا و اهل شهادت یکجا و اهل صدق و وفا عهد یکجا و علما
راسخین یکجا و زهاد و خاکساران یکجا و عوام کالانعام یکجا و حاکمان ظالم یکجا و خونیان یکجا و
و زانیان یکجا و دروغ گویان یکجا و دزدان یکجا و غارتگران یکجا و رنجانیدگان پدر و مادر
یکجا و سود خواران یکجا و رشوت خواران یکجا و تلف کنندگان حقوق یکجا و شراب خواران
یکجا و مال خواران یتیمان بیکسان یکجا و مانعان زکوة یکجا و تارکان صلوة یکجا و خائنان
امانت یکجا و شکنندگان عهد و پیمان یکجا و همچنین هزارها گروه باشند و هر امت همراه پیغمبر خود
باشد و ازین گروه ها که جامع دو صفت و سه صفت و چهار صفت و همچنین جامعان از
اوصاف نیک و بد باشند جدا جدا شوند و مانعان زکوة جانوران را در صحرا ریگ بچوا باشند
و آن جانوران حلقه کرده بروی بگذرانند تا بپا یها پامال کنند و بدین ها بگزند و شاخها
بزنند و چون یک دوره بانجام رسانند دوره دیگر را شروع کنند و همچنین ربا خواران را بشکل
آسیب زده برخیزانند و شکمهای ایشان را مانند خم های پر از مار و کژدم بسازند و مصوران
را تکلیف دهند که در آن صورتها روح اندازند و خواب دروغ گوینده را تکلیف دهند که در دو
جو گره زنند و با خفا جاسوسی کنندگان از شیشه گداخته در گوش اندازند و همچنین بعضی فاسقان را
در مواخذه و معاتبت دارند تا آنکه زمین محشر از کفار بالکل خالی شود در این هنگام حق تعالی
بجمیع مسلمانان که از هر قرن و ملت بوده اند و در محشر یکجا جمع شوند عیان گردد و بگوید ای
مردم همه اهل دین و مذهب بجای خود رفتند شما چرا همین جا مانده اید ایشان گویند که هر اهل
دین همراه معبود خود رفتند چون معبود ما همراه خود خواهد برد خواهیم رفت آنجناب خواهند فرمود
که منم معبود شما همراه من بیائید لیکن مردم آن صورت را نشناسند که تجلی حق ست و بگویند که

پناه میگیریم سجدا از تو هرگز معبود ما نیستی از انجناب خطاب شود که شما معبود خود را دیده اید
گویند ما را چه مقدور بود که معبود خود را می توانستیم دید پس از انجناب حکم شود که پس شما را
از معبود خود نشانی ست که بآن می توانید او را شناخت گویند آری پس آن تجلی مستور شود و
تجلی دیگر نمایان گردد و از ساق آن پرده را بر داشته آید پس همه اقرار نمایند که توئی پروردگار
ما و همه بسجده افتند مگر منافقان که مهره پشت ایشان کرخت شود بجای سجده به پشت ها
بیفتند با ایذا تمام از آن حالت برخیزند و آن تجلی معظم در هوا پیش و پس وان گردد حکم شود
که بهشت را ساز و برفرازند و دوزخ را در میان زمین محشر و بهشت بگذارند و در ظلمت شدید آن
شوند و هر امت همراه پیغمبر خود روان شود اهل ایمان را دو مشعل عنایت شوند یکی پیش روی
و دوم بر دست راست رود و آنانکه کمتر اند یک مشعل و کمتر از ایشان مشعل در دست
راست باشد و ناقص از انوری افتد بر ناخن انگشت و ناقص تر از اندک نوری باشد بر انگشت
مانند شب چراغ که گاهی بدمد و گاهی تاریک شود و منافقان از مطلق نور نباشد بعد نور دیگران
بروند تا آنکه بر کناره دوزخ برسند آنجا پل بر پشت دوزخ قایم کرده باشند که باریک تر است
از موی و تیزتر است از شمشیر پس حکم شود که ازین پل بطرف جنت بگذرید گویند که راه آن پل
پانزده هزار سال است پنج هزار سال بطرف بالا رفتن و پنج هزار سال راه هموار رفتن و پنج هزار
سال برای فرود آمدن و در بعضی روایات حساب همه اعمال در زمین محشر میشود و موافق
آن بر پل میگذرند و در بعضی روایات دیگر بالای این پل هفت جا صحرائیست پهناور بغایت
وسیع که همه مردم در آنجا پیش و پس جمع شوند و قرار گیرند و در آن صحراها ترازو برای وزن اعمال
ایستاده است و در هر جا حساب یکنوع اعمال در پیش در جای اول حساب نمازها است و دیگر
عبادات بدنی مانند روزه و اذکار و دعوات که در عمر خود چند نماز بر ذمه خود میداشت و چند نماز
ادا کرده است و بچه نوع آداب ظاهر و باطن بجا آورده و نوافل چه قدر گذارده اگر فرض تلف
کرده باشند هفتاد نفل هم سنگ یک فرض گردانند و نماز بصورت انسان شده حاضر شود و
آنکه ناتمام ست بی دست و پا باشد و آنکه با ذکار و اوراد دست مزین بلباس و زیور باشد و آنکه
ناقص ست نقصان در صورت آن هویدا بود و بهمین دستور حساب روزه باشد و در صحرای
دیگر حساب زکوة و سائر عبادات مالی بهمین وضع زیرا که همین ضابطه در جمیع اعمال جاریست
و در صحرائی دیگر عبادات مرکبه چون حج و جهاد با کافران و در صحرائی دیگر از اخلاق

و احوال قلب از زهد و حرص و علوم و نیات و در صحرای دیگر جنایات قتل و جراحات و در صحرای
دیگر از جنایات اموال و اکل و شرب و عقود فاسده و در صحرای دیگر از حقوق خلق و در هر صحرا
از ینها بعد تنقیح شدن حساب از تضعیفات اعمال و تقصیرات آنها و از کفارات اعمال بد و حبط
کردن آنها و از اعمالیکه از طرف دیگران بدعاها و احسانها و مکافات از ظالمان که بذمه او ثابت
شده است کاغذش را درست نموده بر پل صراط روانه سازند موافق حساب خود در راه پیش
آیند و حقوق مظلومان را اندازه فرمایند و برابر آن حسنات ظالمان بمظلومان دهند و اگر در پیش
ظالمان حسنات نماند گناهان مظلومان بهمان اندازه گرفته بر سر ظالمان نهند و مظلومان را
سبکبار سازند و درین مکافات ایمان را و اعمال قلب را داخل نسازند اعمال بدن را
تبدیل و نقل کنند و این تبدیل و نقل اول در نوافل شود و چون کفایت نکند در فرائض نیز
جاری سازند و بعضی مردم صاحب همت باشند که نظر بر اعمال خود نداشته و همت بر فضل حق تعالی
گماشته بعضی حسنات را به محتاجان بی مکافات بخشند و چندین برابر آن از فضل حق بیابند
چنانچه روایت است که دو کس برابر در مقام وزن حاضر شوند یکی باشد که میزان حسنات و سیئات
او برابر شده اگر یک نیکی در پله حسنات بیفزاید آن پله گران تر شود و مستحق بهشت گردد و دیگری
باشد که در مقابله سیئات همگی یک حسنه دارد اول را حکم شود که از دوستان و حقداران خود
یک نیکی بیار تا مستحق بهشت گردی از هر کسی که توقع داشت التجا نماید هیچ جا رشد کسی با او مواسات
نکند چون شخص دوم این حالت دریافت نماید بگوید که در مقابله سیئات من یکی حسنه است ترا
با اینهمه خوبیهای بیک حسنه نداد مراکه خواهد داد و مرا از یک نیکی چه خواهد کشود این نیکی هم ترا بخشیدم
برو در بهشت و من دانم و حق خدای تعالی بفضل عمیم خود فرماید که هر دو را به بهشت ببرند و در
درجه برابر سازند و وزن اعمال در ترازو بطومارها نوشته باشند و آن چیزها که بآن تقرب
در جناب الهی جسته اند مثل آب وضو و خون و گوشت قربانی و بول و سرگین اسپ های جهاد
و بچه های خورد که بر موت ایشان صبر کرده باشند در میزان داخل سازند و کلمات ثنا و تعظیم
حق تعالی بقدر وسعت معرفت گوینده پهنا و کشاده سازند و گرانی اعمال بقدر قوت یقین و کمال
اخلاص جای گرفتن در ته دل باشد چنانکه روایت است که یکی باشد که او را نود و نه طومار بدی
باشد هر طوماری بد نظر از مغرب تا مشرق چون ببیند امید از نجات قطع نماید گویند ترا نیکی است
ای فرشتگان نیکی او حاضر سازید یک برات بقدر چشمی خورد حاضر سازند چون ببیند گوید ای

ف دیگر آنکه در وزن ... بعد از حساب ... اعمال ...
ف دیگر آنکه ... صاحب ... نظر ... اعمال ...
ف دیگر وزن اعمال ...

۱ چنانچه در جامع ترمذی و ابن ماجه است ۱۲
۲ چنانچه در صحیح بخاری است ۱۲
۳ چنانچه در روایت ترمذی آمده التسبیح نصف المیزان والحمد لله تملأه الخ
و در صحیح بخاری و مسلم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم
۴ مضمون این روایت در ترمذی و ابن ماجه است ۱۲

خداوندا این برات در برابر این طومارها چه قدر دارد چرا بوزن این مرا رسوا میفرمائید چون
لائق در زخم مالک اید بهر جا که خواهید بفرستید رب العزت فرماید که پیش ما ظلم نیست وزن
کنید آن برات سنگین شده بر زمین نشیند و آن طومارها بر هوا روند و به میمن آن سزاوار
بهشت گردد و در گمان کاتب الحروف آنست که این برات شهادت خاتمه باشد که گناهان تمام
عمر را محو می سازد والله اعلم اما اختلاف ست علماء را در آنکه میزان و صراط یک یک اند که تمام
خلق کار خود از آن میگیرند یا یک نوع میزان هست که جزئیات بسیار دارد و همچنین یک نوع صراط
ست که افراد بسیار دارد آیه کریمه وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۵ دلالت می کند که
ونهیم ترازوهای عدل بروز قیامت
ترازوها بسیار ست و باین قیاس دریافت می شود که صراط ها هم بسیار باشند خواه برای هر شخصی
خواه برای هر امتی خواه برای هر فرقه والله اعلم بالجمله چون از زمین محشر بر سر پل ها رسند ندا
شود که ای اهل محشر چشمها بپوشید که فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وسلم بر سر پل میگذرند یک
جماعت مانند برق درخشان بگذرند و بعد از آن مانند باد تند بعد از آن مانند اسپ و شتر دوان
بعد از آن بطور خویش روان و بعد از آن بجنبت کشان کشان و از میان آتش شورهای
دراز سر کشد گاهی نجات یابد از ایشان و گاهی به بعضی اجزای بدن برسد و بعضی سلامت
مانند معاذ الله منها و بعضی را کشیده در آتش اندازد و همچنین از هر دو جانب این پل قرابت
و امانت همراه شود و آنانرا که حق تلفی ایشان کرده بودند در آتش افگند و مردم را در او در
اعمال صالح نماز و روزه دستگیر شوند و خیرات از آتش حایل گردد و قربانی سواری شود و از
کمال هول آن مقام از کسی صدا بر نخیزد مگر پیغمبران در حق امتان گویند رب سلم سلم چون
مومنان بر این صراط سوار شوند منافقان در ظلمت گرفتار مانند فریاد کنند یاران اندک
انتظار باشید تا در نور شما ما هم روان شویم ایشان بگویند که قهقری پس پشت خود باز گردید و از جائیکه
ما نور آورده ایم شما هم بیارید چون پس پشت روند در آنجا ظلمت بیکران بینند و در آن ظلمت هول عظیم دریابند با ضطراب تمام برگردند
بینند که بر کناره پل دیوار است و دروازه است فراز کرده بجزع و فزع فریاد نمایند که آیا ما همراه شما نبودیم
که ما را همراه خود نمیگیرید مسلمانان گویند آری بودید بظاهر لیکن بدل شک و شبه داشتید
و در حق ما بدیها اندیشه میکردید و عزت کفار را انتظار مینمودید پس امروز با همان یاران ملحق شوید
که ناگاه در همین اثنا شعلهای آتش ایشان را فرا گیرد و بجهنم کشد و در طبقه پائین تر فرود اندازد
و مسلمانان بهمان کشاکش در گذشتن باشند جمعی که مانند برق و باد تند و قومی در تیز گذشته باشد

قال الله تعالی یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب ینادونهم الم نکن معکم قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم وتربصتم وارتبتم الآیة سوره حدید

گوئیند که شنیده بودیم که در راه بهشت دوزخ می آید ما خود هیچ ندیدیم و دیگران که بسلامت
بگذرند با اینها ملحق شده در صحرای آنطرف پس پل صراط توقف نمایند و از شکایت ما که درد نیا
باهم داشتند سوای معاصی بحل شوند و تراضی نمایند پس جناب نبوت صلی الله علیه وسلم بدست
خود قفل جنت[۵۱] کشوده مردم را در بهشت رسانیده خود متوجه شوند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر امت تفقد بسیار فرمایند و درانحالت امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهارم حصه مجموع بهشتیان
باشد پس چون خبر داده شود ایشانرا که چندین هزاران هزار در دوزخ افتاده اند آنجناب بمقتضای
آنکه رحمة للعالمین اند محزون شوند و در جناب الٰهی التجا نمایند که الٰهی امت مرا از دوزخ خلاص
فرما و این شفاعت هم بدستور شفاعت سابق کبری بعد سجده هفت روزه ثنا عجیب و غریب
بجا آورده باشند پس از جناب الٰهی حکم شود هر که در دل او برابر یک جو[۵۲] ایمان باشد برآرید و متابعت
آنجناب انبیاء[۵۳] دیگر هم شفاعت امتهای خود بکنند پس آنجناب بحکم الٰهی فرشتگان همراه گرفته در
امت خود بر کناره دوزخ تشریف آورده فرمایند که ای یاران دوستان و عزیزان خود را یاد
کنید و از حال آنها ایشان دهید تا این ملایکه از آتش برآرند شهید از شفاعت هفتاد کس و حافظ او
را شفاعت ده کس و علما و اولیا را موافق مراتب ایشان صدها و هزارها شفاعت دهند موافق اظهار
ایشان ملائکه در آتش غواصی نموده برآرند و در این شفاعت بیش از همه نجات عاصیان این امت
باشد و همچنین در شفاعتهای دیگر چون این شفاعت بانجام رسد و مردمان که اینقدر ایمان دارند
برآیند امت آنجناب صلی الله علیه وسلم در مجموع امتها که نیز نجات یافته اند ثلث حصه گردند بلکه بیش
ازین شفاعت ربع بودند بعد ازین پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز تفقدی بامت خود نمایند که حالا
چه قدر در دوزخ مانده اند مردم عرض کنند که هنوز هزارها در آتش اند پس بار دیگر در جناب
الٰهی بدستور سابق شفاعت نمایند حکم شود که هر که را هم سنگ دانه خردل[۵۴] ایمان در دل باشد او را
نیز از دوزخ برآرید پس آنجناب بدستور سابق اصحاب و علما و اولیا را فرمایند که هر یکی از شناختگان
و متوسلان خود را یاد آرید و از آتش برون کنانید موافق فرموده بعمل آرند هزاران هزار کس از
آتش برآیند و این زمان امت آنجناب نصف اهل بهشت گردند بعد ازین شفاعت باز تفقدی
بحال امت نمایند و بعد از دریافتن احوال عاصیان در جناب الٰهی بار دیگر بدستور سابق
شفاعت کنند و اذن یابند تا هر کرا بقدر ادنای ذره[۵۵] ایمان باشد برآرند پس همان دستور
سابق متوسلان آنجناب بحکم ایشان خلق عظیم را از دوزخ برآرند و در شفاعت سیوم

امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوبرابر همه امتهای دیگر گردد و بعد ازین باقی نماند از اهل
توحید مگر جمع قلیل که توسل بانبیا نداشتند بنا بران که از احوال ایشان خبر نیافتند نه آنکه بانکار ح۱
ایشان شتافتند پس پیغمبر ما در حق ایشان نیز شفاعت کنند حق تعالی فرماید که این مفوض بشما
نیست بلکه اینها را من خود نجات دهم و درین اثنا در دوزخ چنان واقع شود که مشرکین اهل توحید
را که باقیمانده اند در طعن و ملامت کنند و گویند که شما با ما در دنیا بر توحید بحث و جدال می نمودید
و حقیقت خود ثابت میکردید رایگان محض شد آن توحید شما هیچ بکار نیامد ما و شما یکسان شدیم
و یکجا ماندیم پس غیرت الهی بجوش آید که آیا توحید مرا برابر شرک خود ساخته قسم بعزت
من که موحد را برابر مشرک نکنم پس بدست قدرت جمله موحدان را در آخر آن برون کند که پنجاه هزار سال است
از نار خلاص ندیده و این جمع را که از نار برآمده اند بدنهای ایشان مانند انگشت سیاه شده
باشند در نهر آب حیات که روبروی دروازه بهشت هست اندازند و ایشان بسرعت تمام نرو ح۲
و قالبهای ایشان درست و تر و تازه شوند پس مدت دراز در بهشت آرند و بر گردن ایشان
داغ سیاه بماند و لقب ایشان در اهل جنت جهنمی باشد بعد مدت دراز عرض کنند که خداوندا
چون ما را از نار دوزخ خلاص فرمودی آن اثر و لقب که مانده هست نیز زایل ساز پس چون
و رحمت الهی آن نشان و آن لقب هم زایل شود و آخر کسیکه از دوزخ برآید و در بهشت در آید
مردی باشد که او را آورده بر کناره دوزخ نشانند چون ساعتی بگذرد و سموم بادی و دود
ازان رنج بیحساب یابد ناله و فغان آغاز کند که روی من ازینجا بگردانید پس حق تعالی از و
عهد و پیمان بگیرد که سوای آن چیزی طلب نکنی چون مواثیق محکم بدهد رویش بگردانند و بعضی
اشجار خوش سایه و خوش هوا در قرب جنت او را نمودار شوند پس باز ناله و فغان آغاز کند که
روی من ازینجا برگردانید پس حق تعالی از و عهد و پیمان بگیرد و بعد عهود بسیار بر ترک زیادتی
طلبی در جنت رسد و بهمین ترتیب چندین اشجار و مکانات دیده مشتاق شود و نقض عهود نماید
و تجدید عهود بآنجا رسد تا آنکه محاذی در بهشت آید و رونق بهشت دیده بیقرار شود و نقض جمیع ح۳
عهود سابقه نموده بالحاح تمام خواستگاری دخول بهشت کند پس اذن دخول جنت دهند اما بخیال
او افتد که جنت معمور است که گنجایش او ندارد پس عذر تنگی مکان از حق تعالی بفرماید که برو
آنجا جای بسیار است عرض کند که خداوندا با من مگر استهزا میکنی و تو رب العالمین هستی حق
تعالی در مقابل او صورت ضحک ظاهر سازد و بفرماید که آرزو بکن چون همه آرزوهای او ختم شوند بقیه آرزوهای

ح۱ این حدیث در صحیح بخاری و مسلم است ۱۲

ح۲ در صحیحین ... است ۱۲

ح۳ این مضمون تا آخر در صحیحین و بخاری است ۱۲

قال الله تعالی و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین

دنیا او را خود یاد دهاند چون آرزوهای منقطع گردد بفرماید که ترا اینهمه آرزوها ده چندان از نعمتهای
بی شبه و مثال عطا فرمودیم و این حال ادنای اهل جنت ست در منزلت بالجمله چون اهل بهشت بجاهای
خود قرار گیرند در اوقات ملاقات و صحبت یاد کنند که فلان دوزخی با ما چنان خصومت میکرد اکنون
حال وی چه باشد پس حق تعالی دریچه باین طرف دوزخ بگشاید و بینائی را قوت دهد که از دور ببینند آن
دوزخی بصد زاری طلب آب و طعام جنت نماید ایشان جواب دهند که این نعمتها بر شما حرام ست بیان کنید
که وعدهای حق تعالی را چگونه صادق و واقع یافتید که ما خود همه وعدها را صادق و واقع یافتیم ایشان پشیمانی و
عاجزی ظاهر سازند و بهشتیان دریچه بند نمایند و بهشتیان چون در منازل خودها قرار گیرند از اهل
و عیال خود که نیز نجات یافته‌اند تفحص نمایند ملائک گویند که در منازل خود بسبب اعمال خودها هستند
بهشتیان گویند که ما را بدون ایشان هیچ لذت و راحت نیست ایشان را اینجا رسانید گویند که اینجا
هر نفس گرفتار عمل ست بی عمل چیزی نمی یابد بهشتیان بگویند بروید در جناب الهی عرض دارید که خداوندا
بر تو روشن ست که ما تا در دنیا بودیم یکی کسب معاش و خدمت بزرگان میکرد و همه عیال او
پرورش می یافتند و پرورش ایشان موجب خنکی چشم ما میشد اکنون که ما بندگی مثل شما اکرم الاکرمین
بجا آوردیم چگونه اهل و عیال و احباب خود را از نعمت شما محروم داریم امید داریم که ایشان را اینجا رسانید
حق تعالی حکم فرماید بلی ذریات ایشان را با ایشان برسانند و اسباب نعمت آنها آنچه مناسب این
درگاه عالیست از سرکار مهیا سازند که قسمت نعمت ایشان باعث نقصان آنها نشود پس عیال هر یکی
با وی جمع شوند و بتفضل ایشان بنعم عالیه سوای جزای اعمال خود متنعم گردند و جناب نبوت را در جنت نیز
برای رفیع درجات شفاعات باشد که موافق محبت و تقرب از آنجناب درجات فوق از استحقاق یابند
و بعد درآمدن همه بهشتیان منادی در میان بهشت و دوزخ استاده ندا کند که ای اهل بهشت
برکناره دیوار بهشت درآیید و اهل دوزخ برکناره دیوار دوزخ برآیید اهل بهشت پرسند که ما را
بوعده خلود درآورده بودید حالا چرا میطلبید و اهل دوزخ بمسرت تمام برآیند که شاید در حق ما
حکم مغفرت شده باشد و ما را از نار برمی آرند پس چون همه حاضر شوند موت را بشکل گوسفند ابلق حاضر
سازند و بگویند که این را می شناسید هر یکی بگوید که خوب می شناسیم چرا که هیچ کسی نیست که موت را
نچشیده باشد پس او را ذبح کنند و میگویند که ذبح کننده او یحیی پیغمبر ست پس منادی آواز دهد که ای
اهل جنت همیشه باشید که موت نیست و ای اهل نار همیشه باشید که موت نیست اهل جنت را چندان
خوشی افزاید که اگر موت فنا می شد شادی مرگ می شدند و اهل نار را چندان اندوه افزاید که اگر موت

فنا نمی شد شاید که از شدت غم می مردند پس حکم شود که دروازه های دوزخ را بر بندند و بر پشت آن
شهتیر های گران آتشی بگشند تا اهل دوزخ هیچ خطره بر آمدن آتش در خاطر نیارند و اهل جنت بفراغ
خاطر بعیش و عشرت مشغول شوند بنای جنت بسیم و زر ست خشتی از سیم و خشتی از زر ست و بجای گل آن
مشک و زعفران ست و صفحه ها و روش های از زمرد و یاقوت و بلور و جمنهای او مصفا و منزه و بجای
سنگریزه ها در چمن ها جواهر افتاده باشند از مروارید و زمرد و لعل و غیره و درختانش را پوست
نقرئی و طلائی و شاخهایش بخار و بحران و در میوه اش اصناف لذتهای طعام دنیا و در زیر آن
نهر ها که هر دو کناره اش مصفا و موزون و مرصع و نهر های آنجا بر چهار گونه است یکی از آب های
شیرین و خنک و یکی از شیر های که ذائقه اش از دیر ماندگی تغیری نه پذیرفته و یکی از شرابهای خوش رنگ
و خوشبو فرحت انگیز و یکی از شهد های صاف کف گرفته و سوای این چهار قسم نهرها سه چشمه دیگراند
یکی کافور نام دارد که خاصیتاو خنکی ست دیگر زنجبیل نام دارد و سلسبیل نام اوست و خاصیت او
گرمی باشد مثل قهوه ها و چای و سیوم تسنیم ست و تسنیم از کمال لطافت معلق در هوا جاریست این هشت
آب در بهشت ست و این سه چشمه که هست در خانه مقربان از بر یکی حوضی میرسد و خالص میخورند اما
اصحاب الیمین که در مرتبه کمتر اند ازین چشمه ها شیشه های سر بمهر بایشان مرحمت میشود و ایشان بر
آشامیدنیهای خود مانند گلاب و بید مشک اندک اندک آمیخته بخورند و در وقت دیدار حق سبحانه تعالی
چیزی دیگر عنایت خواهد شد نام او شراب طهور ست که از همه افضل و اشرف ست مصرعه ذوق
این می نشناسی بخدا تا نچشی و درختهای آنجا با وجود بسیار بلندی و سایه گستری چنان با شعور باشند
که هرگاه بهشتی بمیوه که بچشم رغبت نگرد خود بخود آن شاخ چندان مائل شود که بی حرج بدست
خود تناول نماید و فرشهای جنت و لباس های آن همه از شگفتن گلها بیرون می آیند هر قد ما برا
تقطیع نموده و برنگ مرغوب رنگ کرده به نقشهای و رنگهای خاطر خواه منقش نموده آنکه بسیار باریک
ست بطور پارچه لاهی و قسم باریک بتازی سندس نامیده میشود و آنکه صفت ست بدستور اطلس و مخمل
استبرق نامیده میشود و لطافت لباس جنت بحدیست که از زیر هفتاد ته جامه جسم بنظر می آید و در جنت نه گرمی
ست نه سردی نه شعاع آفتاب ست نه تاریکی ست مانند حالت صبح روشن پیش از طلوع آفتاب لیکن نه با آن
درجه بلکه هزاران چند زیاده از آن و آن روشنی مستفاد ست از نور عرش نه از شمس نه از قمر چنانچه وارد
شده ست که اگر یک زنی بر زمین پرتو انداز د روشنی زیور او و لباس زرین او جهان را روشن کند که
شعاع آفتاب بیرونق بنظر آید و در جنت از کثافت های ظاهری بول و براز و حدث و لعاب دهن و آب بینی و

و چرک بدن و گوش هیچ نیست و موهای سر می باشند و ریش و بروت و دیگر موها که در جوانی پیدا میشود هیچ نیست در عرض
و از کثافتهای باطنی همه کینه و بغض و حسد و تکبر و عیب جویی هیچ نیست و خواب نیست برای خلوت و استراحت عزت
حجابها و مکانهای مسقف میکنند و برای ملاقاتها و ترتیب باصحن ها و میدانها میل میکنند فضله غذا
بعرق معطر و آروغ معطر دفع می شود و هر قدر بخورند فی الفور هضم میشود و تخمه و گرانی گاهی نمی شود و صحبت ها
زنان بنهایت لذت می باشد و انزال بخروج ریح در جست بخش میشود و زنان بعد فراغ باز بسبب بحالت بکارت
عود میکنند نه آنچنانکه موجب ایذا و الم ملوث شدن بدن باشند و سیر و حرکت در بهشت بر مرکبهای و تختهای
بنوعی از سرعت است که در ساعتی راه ماه قطع توان کرد و در بهشت قبه ها و برجها و بنگلها از یکدانه مروارید و یاقوت
و زمرد و بلور و دیگر جواهر رنگ رنگ که بلندی آنها شصت میل باشند پس عرض او نیز همین قدر باشد زیرا که
ضابطه است که اگر عرض و ارتفاع مکان برابر باشد ناموزون میشود و در هر گوشه از آن خانه ها زنان باشند که
دیگری را نمی بینند و همه خدام و حشام و ازواج و خواص یک شخص اند مالک آنها هر وقت که بخواهد بر ایشان گذر میکند
و ملاقات میکند و آسایش می نماید و بهشت ها هشت است هفت برای سکونت مردم و هشتم برای حصول دیدار
باجماع گویا بارگاه الهی و نامهای بهشت اینست جنت المأوی و دار المقام و دار السلام و جنت الخلد و جنت النعیم
و جنت الفردوس و جنت العدن و جنت الفردوس اعلی جنت ها و اعلی ترین طبقه های جنت است که شب
در آن جمعها تجلی میفرماید و گوناگون نعمتهای تازه و بی اندازه می افزاید و ذخیره میگذارد و جنت هشتم در نام او
اختلاف است ابن عباس گفته نام او علیین است و منصوص قرآن مجید است که علیین قرارگاه جنت است جای [illegible] مقربان
ملائکه و مؤمنان آدمی طبقه جنت و بعضی علما جنت الکثیب گفته اند و این مأخوذ از آن حدیث است که مسلمانان
جمع میشوند بر کثیبهای مشک بادی خواهد وزید که آن مشک را بر جامهای و رویهای ایشان خواهد [illegible]
و معطری ایشان مضاعف خواهد گشت در همین اثنا حق تبارک و تعالی تجلی خواهد نمود و دیدار [illegible] بقدر استعداد
و از انوار و برکات مرحمت خواهد شد و مخاطب میشود و در اعتقاد فقیر نام آن مقعد الصدق است از آیه
کریمه ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مرویست که عدد درجات جنت [illegible]
و اعلی درجات جنت علی الاطلاق درجه ایست که نام آن وسیله است و آن مخصوص بحضرت خاتم النبیین صلی
الله علیه و سلم و خاصه او است [illegible] او حکم و نیز [illegible] اهل جنت [illegible] است [illegible]
طفیل او و در دست او و کیفیت این طبقات آن است که یکی بالای دیگر نیست مثل سقف خانه بلکه سقف همه
عرش الهی است و اینهمه بسطور باغ و بلند باغ اند یکی در وسط و بگرد است گرداگرد دیگر و همگی [illegible]
بوسعتها و نمو اند که دیگر خالق او رب العزت جل شانه و مردم پایین مردم طبقه اعلی [illegible] می نمایند [illegible]

ستاره ایست بالای کناره شرقی و غربی آسمان اینقدر معلوم ست که جنت الماوی زیر همه ست و جنت العدن
در وسط و جنت الفردوس میانه همه و بالای همه ست و ادنای اهل بهشت را ده چند مجموع آرزوهای دنیوی او
بدهند و موافق بعضے روایات مملکت او که گنجایش املاک و باغات و جویهای حشم و خدم و مراکب و اسباب لذت و عیش
او کند مسافت هشتاد ساله راه خواهد بود و دیگر از تحایف بهشت ست که از بعضی میوه های کلان و خوشبوئی
می شمیدند چون او را بشگافند زنی بغایت خوش رو و خوشبو با لباس فاخره و زیور بیش قیمت نو جوان از آن
برآید مالک خود را همنشین و خدمتگذار باشد قامت اهل بهشت همه بر قامت حضرت آدم ست شصت ذراع
بذراع مردم دنیا و اعضاء دیگر بمناسبت این قد و قامت باشد و در حسن صورت بسیار خوش آیند و خوش
تقطیع و صورت هر یک مانند کسیکه در عین شباب سی و سه ساله باشند و ذکر الهی بر دل و زبان ایشان
چنان جاری باشد که در دنیا بی تکلف نفس جاریست و نعمتهای جنت همچنانکه لذت بدنی می بخشند همچنان
لذت باطنی بدریافت انوار و تجلیات الهی می بخشند مثلاً سبحان الله درختی ست در جنت هم چنانکه
لذت ذائقه می بخشد جان را بلذت تنزیه آشنا و محظوظ می سازد و اهل جنت در انواع نعمت و لذت ها باشند
و افضل نعم دیدار رب العزت جل شانه و مردم در دیدار الهی بر چهار مرتبه باشند جمعی هستند که در سال یکبار بآن
نعمت عظمی مشرف شوند و جمعی دیگر هستند که در هر جمعه مشرف شوند و جمعی خاص باشند که در روزی دوبار بهره مند
شوند چنانچه وارد شده ست که ادا کردن نماز صبح و عصر بخشوع و آداب مدد عظیم در تحصیل دیدار در مثل این دو وقت
مینماید و جمع دیگر اخص الخاص اند که بمنزله غلامان و کنیزان حضور پادشاهی باشند که هیچ لحظه از ایشان پرده
نیست و طریق دیدار آنست که بالای هفت طبقه بهشت هشتم طبقه ایست که میدانی ست فراخ در آنجا نه حوض است
نه قصور زیر عرش ست در آنجا کرسی های نور و زمرد و یاقوت و مروارید و سیم و زر وغیره بحسب مرتبه ها نهاده
میشوند و جمعی را که کرسی نیست بر تلهای مشک و عنبر می نشانند و در آن انبساط و سرور هیچکس را اندوه
کمی مرتبه نیست هر یکی بجای خود خوشوقت ست و در این حال بادی خنک خوش آینده انواع طیب بر ایشان
می پاشد بوجهی که گاهی مثل آن ندیده بودند در دنیا نه در بهشت درین حال حق تعالی تجلی میفرماید
بر آنها که جمع شده اند بوضعی که هیچ حال کسی حائل دیگری نمی شود و هر یکی چندان قرب می بیند که رازهای
دل خود بنوعی که دیگر نداند عرض میتواند کرد و خطاب آنجناب سراً و جهراً می تواند شنید درینحال بملائکه
حکم می شود که شراب طهور بهر یکی برسانند و نعمتهای عنبر مکرر محظوظ می سازند و بینندگان را چندان استغراق در
لذت دیدار می باشد که همه چیز سوای او فراموش می کنند و تمام نعیم جنت در برابر آن بجوی نمی خرند چون
از آنجا رخصت شوند در راه بازاری می بینند که تحایف رنگارنگ که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده مهیا باشد و

هرچه بخواهند ملائکه ازان حواله نمایند و از آنجمله صورتها بسیار خوب ست هرکسی بهر صورت که رغبت
کند در آن صورت در آید و بدان صورت برآید چون ازینجا بخانه رسند حوران بهشت در تحیر افتند و برسیدن
ایشان حسن آنها هم مضاعف افزون شود و باهم تهنیت کنند و بگویند که شما را چه شد که جمال
بر جمال و کمال بر کمال مضاعف گشت جواب بگویند که همین است سزاوار کسی که بدیدار
رب العزت فایز شود و حضرت عزت گاه گاه بر اهل جنت در خانه های ایشان نیز تجلی
فرماید و بمشاهده جمال بیمثال و مخاطبات پر عنایات مبتهج و مشرف گردانند و در جنت سماع
نغمهای لطیف سه نوع باشد یکی آنکه بدر آمدن هوا در شاخها و برگهای درخت طوبی الحان خوش
نوا و طرب افزا می برآیند و شنوند کان از هوش می سبایند و در جنت هیچ خانه نیست که در د
شاخی از درخت طوبی نباشد از میوه های او گوناگون اطعمه و اقسام لباس و ریاح معطره و نخواه
و الحان بدیع و جواری پر حسن پیدا میشوند دوم آنکه حوران بهشت در بعضے مکانات ترتیب
اجتماع میکنند و نغمهای خوش آینده و بیان حسن شمایل و خوبی اداهای خود و اوصاف مالکان
خود چنانچه در دنیا برای عروس مرتب می سازند می سرایند و سوم آنکه در مجامع دیدار
رب العزت حکم می شود بعضے بندگان مقرب خوش آواز را چون حضرت اسرافیل علیه السلام
از ملائکه و حضرت داؤد را علیه السلام از انبیا علیهم السلام که رب العزت را تسبیح کنند
و صفات کمال بر حاضران عرض سازند طرفه حالتی از وجد و ذوق و شوق بهم میرسد
و در جنت هیچ کس بے زن نباشد میگویند که هر بهشتی را دو زن صالحه از زنان دنیا باشند
ازان زنان که بی شوهر رفته اند یا خورد سال مرده اند و هر زنی که چند شوهر متعاقب در دنیا
کرده بود با هر کسیکه محبت و موافقت صحبت بیشتر داشت و شرف و منقبت دینی و علو درجه
دارد در نکاح او خواهد آمد و بعد گذشتن هشتاد هزار سال بدین نعمتها و لذتها یکبار رب العزت
در روز تجلی ارشاد فرمایند که ای بندگان من آیا هیچ طلبی و آرزوی شما را باقی مانده است
گویند الهی هیچ مقصدی در خاطر ما نبود که میسر نشد و هزاران درجه افزون از آرزوی ها
عنایت شد اکنون هیچ بخاطر نمیرسد که زیاده ازین طلب کنیم حکم شود که آری شما را نعمتی
میدهیم بس شگرف و آن آنست که بر شما رضامندی خود فرود می آرم که بعد ازان ناخوش
نشوم از برکت این رضا استواری در قوای و لذتی در ارواح و اجسام پیدا شود
که تمام نعیم بهشت در مقابل آن چون غباری با کوه باشد و خدام اهل بهشت سه نوع باشند

ف ذکر رضامندی خدای تعالی از اهل جنت ۱۲

یکی ملائکه که رسل در میان ایشان و حضرت حق باشند هر چه از انجناب عنایت شود بایشان رسانند
و هر چه ایشان عرض نمایند تا بجناب رسانند و همچنین برای رسانیدن پیغامها بانبیا و مقربان
که با آن ها محبت و رابطه میداشتند دوم غلمان که خلقی ست علیحده در بهشت بدستور خدام
ایشان همیشه بر یک عمر باشند و مانند دانه های مروارید از سلک فرو ریخته هر طرف میگردند
و سیوم اولاد صغار مشرکین باشند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای امت خود درباره ایشان
خدمت کردن درخواست فرموده اند دعای مبارک باجابت رسید عرض نمودند که الهی این
بیچارگان در روز الست اقرار بوحدانیت کرده بودند بعد از انکه تجدید قلم تکلیف بر ایشان
جاری شود نرسیده اند پس کفر از ایشان مطلقاً واقع نیست چنانچه در اطفال بی تمیز با در واقع
و در جناب کبریا مواخذه آن و اعتبار از آن نیست امیدوارم که همچنانکه اولاد مشرکین ابتلای
در دنیا بامت من عطا فرمودی و شده اند و تبع ایشان بوده اند و در جنت نیز آنها را بامت من
بخشی و این همه میان اهل نار و اهل جنت باشند اما جماعه که بر پل صراط روان شدند و از ان
عبور گردند از آن قبیل اند که حسنات و سیئات ایشان برابر اند نه استحقاق ثواب غالب گشته
و نه استحقاق عذاب غلبه نموده ایشان را بعد گذشتن از پل صراط بر مکان های که بر کناره
جهنم اند محبوس دارند و بنشانند همچنین جماعه که دعوت پیغمبران بانها نرسیده و افعال بد هم
نکرده اند و شرک هم نکرده اند و نه اعمال نیک نموده اند بلکه بدستور بهایم در اکل و شرب
و جماع و در طلب معاش عمر گذرانیده اند و همچنین کسانیکه بعمر بلوغ رسیده اند اما بفساد عقل
از جنون و شامت مفرط التفات دل و صرف همت بنیت الشرع و معرفت حق و باطل نکرده
این همه جماعه ها را در همان موضع که اعراف نام است جای دهند تا انتها روز حشر که پنجاه هزار
ساله است پس ایشان از دیدن سختی حال کفار و شدت عذابها موجب الم روحانی دیدنهای
خوف و اضطراب میشود و نظر کردن به بهشت و اجازت دخول نیافتن نیز باعث قلق
باشد اما توقع در آمدن در آنجا موجب تسلی خاطر میگردد و در همین کشمکش مانده اند با اهل جنت و اهل نار
کلامی که لایق هر یکی است مانند تهنیت و لعنت باهل جنت و اهانت کردن و ندامت دادن
باهل نار بپیش می آید و بعد از این کشمکش بمحض فضل الهی و عنایت او در اتباع اهل بهشت و اکثر
به بهشت داخل می شوند و در بعضی روایات آمده است که جمعی از مردم که بسن تکلیف نرسیده اند
یا رسیده اند و فهمی و شعوری که بآن حق و باطل را تفریق نمایند نیافته اند لیکن بایشان خبر

پیغمبران و معجزات ایشان نرسیده است خواه بسبب بُعد زمانی که در آن وقت پیغمبر
مشهور نبوده‌اند و یا بسبب بعد مکانی که اتباع و امثال پیغمبران بایشان نرسیده اند
و اظهار احوال دعوت نه نموده اند و محاسن شریعت و خوبیهائی آن و معجزات پیغمبران بیان نکرده
این جماعت را همه یکجا کنند برگرد مکانی پر از آتش و حضرت جل و علی تجلی فرماید و بگوید که ای
بندگان من کیستیم همه ها گواهی دهند که توئی پروردگار ما و خالق و مالک ما موافق آنچه بر روز الست
گواهی داده بودند پس حکم شود چون منم پروردگار شما آنچه بگویم بجا آرید همه تیار شوند پس حکم
شود که شما همه ها خود را درین آتش اندازید جماعه بی تحاشا خود را در آن شعله‌ها رتند و تیز در افکنند
و جمعی دیگر عذر پیش آرند که خداوندا اما کجا طاقت اینکار داریم این کار دشوار است از ما سرانجام
نمی شود معذور دار حق تعالی آن آتش را بر آن گروه که داخل شده بودند گل و گلزار گرداند
و آرام و راحت بخشد و برد و سلام گرداند و بگوید که اگر اینها را احکام من اطلاع می یافتند
البته بجا می آوردند و سهل تر ازین در دنیا طلب کرده بودیم که اقرار توحید من نمایند و آن
جماعه دیگر را فرماید که اگر در دنیا می بودید البته گرفتار حاجات و شهوات و رسوم محبت اقارب
می بودید که حالا از آن چیزها هیچ نیست و یقینی که از رسیدن فرمان من بالمواجهه اینوقت
دارید در دنیا غائبانه بواسطه پیغام رسانیدن پیغامبران که مثل شما وابسته خواب و خور بودند
کجا ممکن بود و چون اینوقت حکم را قبول نکردید در دنیا حکم کی قبول نمودندی شما کافر اید
بتحقیق همراه کرده خود باشید و اینها را در آتش داخل کنند و باید دانست که همچنانکه بنی آدم
بشرائع مکلف اند جنیان نیز مکلف اند در سوره رحمن در ذکر ثواب و عذاب هر جا جن
را شریک آ[۱۵] دمیان نموده اند اما علما را اختلاف است در آنکه بعد حساب و کتاب حال جنات چه
خواهد شد و جمعی بر آنند که کفار جن را خلود نار است و صلحای ایشان را دخول جنت
نیست بلکه مثل بهائم خاک خواهند شد و مذهب جمعی دیگر آنست که صلحای جن را نیز ثواب
مخلد است اما نه مالکیت جنت که جنت را حق تعالی بوالد ما آدم علیه السلام بخشیده بود بلکه
گرداگرد دیوار شهر جنت بدستور رعایا باشند و برای گرفتن منافع و نعم آمد و رفت
در جنت می کنند و بنعم جنت و زنان آنجا نیز بهره مند میشوند بدستور دهاقین و ارازل
و بقول اینها را هم بدستور بنی آدم استحقاق دخول است و مالک منازل خود می شوند و
قول میانه بقیاس نزدیکتر است والله اعلم و همچنین در حدیث شریف وارد است

و آیه کریمه ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا
فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون ؁
هم دلالت میکند که جانوران را نیز حشر ست و قصاص ظالم از مظلوم می شود اما از یک
نوع مثلاً اگر نر گاو شاخ دارد و دیگر را که بی شاخ و یا ضعیف بوده ایذا رسانیده است
آن بی شاخ را شاخ و بی قوت را قوت دهند که انتقام خود بگیرند و بعد ازان ایشانرا
بهشت و دوزخ نیست بلکه خاک جنت میشوند آنانکه برائی خدا مذبوح شده اند در مراتب عالیه
و آنانکه برائی حاجات بنی آدم بنام حق تعالی مذبوح شده اند در مراتب کمتر ازان در خاک جنت
آمیخته شوند و چون خاک و درختان جنت نیز خالی از شعور نیست بکنوع لذت فرا میگیرند و باقی
در خاک زمین داخل گشته جائیکه خاک دنیا محو شود محو شوند و صورت محو گشتن خاک دنیا
و آسمانها آنست که آسمانها را بر هم زده بهشت را بجائی ایشان پهن میکنند و زمین را مثل
میدهٔ شیرین ساخته در غذائی اهل جنت صرف می سازند و این وقتی باشد که مردم بر صراط
بروند و زمین خالی گردد و در صحاح آمده که چون مردم از پل صراط عبور کنند در میدانی
محبوس شوند تا هر یکی از شکایت دیگر و حقوق ضعیفه نیز پاک و مصفا گشته در بهشت روند
و درین اثنا روبروئی اهل جنت یک گاو و یک ماهی را حاضر سازند که باهم جنگ نمایند و
هر یکی دیگر را مجروح سازد و بهلاکت رسانند اول از جگر گوشت ماهی کباب نموده در اهل
جنت تقسیم نمایند بعد ازان هر دو را کباب نموده همراه میدهٔ زمین بخوردن ایشان
دهند بدین نوع خاک محو می گردد مگر چند چیز از اشیائی دنیا فنا نمی سازند مثلاً
از جانوران کبش حضرت اسمعیل علیه السلام و ناقه حضرت صالح علیه السلام و سگ
اصحاب کهف و از نباتات اسطوانه حنانه و از مکانات کعبه معظمه و کوه طور و صخرائے
بیت المقدس و ما بین منبر و روضه مسجد نبوی و منبر آنجناب اینها و مانند اینها را صور
پسندیده بخشیده و صفا و رونق اجسام بهشت داده بعینه در بهشت در آرند و همیشه نگاه
دارند و بالجمله بعد از کشیدن ستون ها بر دوزخ روز خلود شروع می شود و منصوص
کلام مجید و احادیث شریف ست که اهل جنت را همیشه نعمت و ترقیات قرب و اهل نار
را عذاب بے تخفیف و شدت سیاست تا ابد الآباد دست هیچ فنا نه پذیرد حق تعالی ما
بندگان مسلمانان را و دوستان ما را خاتمه بایمان فرموده و از عذاب تو نجات بخشیده

ولتو بعذاب محشر محفوظ داشتہ بجنت رسانا د وبرضامندی خود رذی گردانا د آمین
بحق محمد صلی اللہ علیہ وسلم وآلہ واصحابہ الطاہرین ٥

تاریخ من نتایج طبع نازک خیال سخن سنج شیرین مقال مولوی رحیم بخش صاحب مدرس مدرسۃ القرآن لاعلاء کلمۃ الرحمان

بصحت مرتب ہوئی یہہ کتاب — بیان اسکا عبرت فزا و عجیب
قیامت کے آثار اخبار سے — ہوئے مندرج ہیں ازبس مہیب
مؤلف ہین اسکے بڑے معتبر — فقیہہ و محدث نہایت ادیب
اسے نقد جان سے خرید ینگے وہ — جو ہین دولت علم سے بانصیب
ہوا الغرض فکر تاریخ جب — کہ مجہکو بہی کچہہ ہو سعادت نصیب
بد اندیش کے سر کو کر کے قلم
پکارا یہہ ہاتف عجیب و غریب

تاریخ من نتایج طبع صادق منشی عاشق علی صاحب در صنعت توشیح المتخلص بہ عاشق سلمہ اللہ الخالق

آثار قیامت مین قیامت کا بیان ہے — ششدر رہے جسنے دیکہہ کے ہر چشم بصیرت
تاریخ ہوی صنعت توشیح مین عاشق — خلاصہ یہہ چہپا حال قیامت کی عبرت

تاریخ من نتایج طبع نکتہ سنج ادق منشی محمد فضل حق صاحب المتخلص بہ تمکین سلمہ اللہ المتین

المنۃ للہ چہپا نسخہ یہہ نایاب — ہے جس سے مؤلف کی عیان علم و کرامت
تمکین کو ہوئی فکر جو سال تو دو ڈہی — ہاتف نے کہا کہدے کہ تفسیر قیامت

خاتمة الطبع

مشتاقان لقای رحمان و طالبان نعیم جنان را مژده باد که درین زمان پر افتتان کتاب نایاب عبرت مآب
نسخهٔ عجیب متضمن بر ترغیب و ترهیب مسمی به قیامت نامه من تالیفات علامهٔ زمان فهامهٔ دوران
جناب فیض مآب حضرت مولانا شاه رفیع الدین علیه الرحمة والغفران نزد مشفقی مکرمی
سید نصیر الدین صاحب دهلوی که از اولاد امجاد حضرت محبوب سبحانی حضرت شیخ سید محمد عبد القادر
جیلانی قدس سره هستند و از نسخه‌های صحیحهٔ قلمیهٔ قدیمه و مطبوعه سعی بلیغ تصحیح نموده بودند بنظر
احقر در آمد حسب الترغیب میر صاحب ممدوح برای استفادهٔ برادران اهل اسلام بقالب طبع
در آوردم هر چند این نسخهٔ شریفه سابق هم حلیهٔ طبع پوشیده جلوه ریز عالم شده بود اما عبارتش
در اکثر جا مخبوط و مطلبش غیر مربوط بخیال ناقصم گذشت که اگر این نسخه صحیحه
بتحشی حواشی ضروریه مرتب گشته منطبع شود اخوان دینی را نافع تر باشد پس
مولوی محمد صاحب مصحح مطبع هذا را تکلیف این امر دادم بفضل ایزد منان
باسرع الزمان مولوی محمد صاحب موصوف صرف همت کما ینبغی فرموده
تمامی مضامین رساله را بحوالهٔ آیات و احادیث تزئین و ترتیب
دادند چشمداشت از ناظرین رساله آنکه هر که از خواندنش بهره
وافر بردارند جمعی را که درین کار سعی کرده اند
بدعای خیر یاد فرمایند فقط

الراقم کمترین آفاق
میرزا عبد الرزاق مهتمم مطبع
انصاری دهلی غفر له
ولوالدیه
آمین

